
آخرین خورشید پیدا
نگرشی کوتاه بر زندگانی
امام حسن عسکری علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

آخرین خورشید پیدا

نویسنده:

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام/ مولف واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۴۱۷ق. = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ص ۹۶

شابک : ۱۸۰۰ریال ؛ ۱۸۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۳؛ ۴۰۰۰ ریال

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : حسن بن علی(ع)، امام یازدهم، ۲۶۰ - ۲۳۲ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : مسجد جمکران. واحد تحقیقات

شناسه افزوده : مسجد جمکران

رده بندی کنگره : BP۵۰/۳آ

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۸۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۶۶۲۲

ص:۱

اشاره

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم (یا صاحب الزمان ادرکنا) پاسداری از حریم توحید و حفظ سنتهای مبتنی بر وحی، در ادامه ی رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، مهمترین مسئولیتی بوده که بر دوش هر یک از امامان بزرگوار ما سنگینی می کرده است. ادای این مسئولیت در دورانهای مختلف، بر حسب شرایط گوناگون اجتماعی و برخوردهای متفاوت حکومتهای غیر الهی، شکلهای گوناگون داشته است. بدون تردید یکی از دشوارترین دورانهایی که کیان ولایت و امامت به عنوان حصن و حصار ارزشهای توحیدی، و موجودیت موالیان و معتقدین به رهبری معصومین علیهم السلام، به عنوان مرزداران و پاسبخشان آن را، تهدید به نابودی می کرده است، دوران پس از شهادت امام رضا علیه السلام تا آغاز غیبت حضرت مهدی ارواحنا فداه است. دورانی که در آن، انواع توطئه ها برای محو اسلام ولایت و جایگزینی اسلام خلافت، صورت گرفته و شدیدترین فتنه ها برای دور نگهداشتن جامعه ی اسلامی از مسیر رهبری اهل بیت علیهم السلام طرح ریزی شده است. این فتنه ها و توطئه ها که در طی شش سال امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از رشد و پیچیدگی بیشتری برخوردار بوده،

ص:۵

عـاقبت زمینـه ی بهره وری مسـتقیم مردم جـامعه، از وجـود امـام معصـوم علیه السـلام را از بین برده و مقـدمات غیبت طولانی دوازدهمین امام مسـلمین را فراهم ساخت. در این نوشتار، به بهانه ی میلاد یازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امـام حسن عسـکری علیه السـلام، با نگاهی گـذرا، به زنـدگانی افتخار آفرین آن امام بزرگوار، کوشـیده ایم که به سـیر انتقال دوران ظهـور بـه عصـر غیبت و موجبـات آن اشـاره ای داشـته باشـیم. باشـد که در سـایه ی انقلاب ارزش آفرین و حیـاتبخش اسـلامی به رهـبری امـام راحـل قـدس سـره و در پرتـو جمهـوری اسـلامی که یادگـار شـهیدان به خون خفته راه ولایت است، مقـدمات سـیر انتقال دوران غیبت به عصـر ظهور شـکوهمند حضـرت بقیهالله الاعظم حجه بن الحسن العسـکری فراهم آید. ان شاءالله اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسـلام و أهله و تذل بها النفاق و أهله و تجعلنا فیها من الدعاه الی طاعتک و القاده الی سبیلک و ترزقنا بها کرامه الـدنیا والآخره. آمین رب العالمین مسـجد مقـدس جمکران واحـد تحقیقات هشـتم ربیع الثانی ۱۴۱۷ تابستان ۱۳۷۵

ولادت نور

بسم الله الرحمن الرحیم در بین کـاروانی که به دسـتور «متوکـل» و به سـرپرستی «یحیی بن هرثمه»، راه مـدینه تـا سـامراء را می پیمود، کودکی چهار پنج ساله وجود داشت که در کنار پدر بزرگوارش امام علی النقی علیه السـلام، می رفت تا فصل تازه ای از زندگانی خویش را در غربت آغاز کند. گویا هنوز صدای ضـجه مادر و خواهرانش را می شـنید و صحنه ی وداع پدر با قبر رسـول الله صـلی الله علیه و آله را پیش چشم داشت. محزون و گرفته بود و به حاشـیه ی افق که زیر تـابش آفتـاب داغ صـحرا، جلوه ای خیره کننـده یـافته بود، چشم دوخته و به فکر فرو رفته بود. به یاد آورد که یحیی و همراهانش با نشان دادن نامه ای از متوکـل، به خـانه ی آنـان وارد شدنـد و به جسـتجوی خـانه پرداختنـد و زمـانی که جز چنـد قرآن و کتـاب دعا و رسائل علمی نیافتند، ناامیدانه بیرون آمدند و به مردم مدینه که به عنوان اعتراض به این حرکت حکومت، در کنار

خانه ی امام خود جمع شده بودند گفتند: سوگند می خوریم که آزاری به آن حضرت نرسانیم. ما فقط مأموریم که امام شما را همراه با گزارشی از وضعیت بیت ایشان به سامراء منتقل سازیم. (۱) و سپس نامه ی خلیفه را برای مردم قرائت کردند که به موجب آن، از امام برای رفتن به عراق دعوت شده بود. متوکل در این نامه نوشته بود: «چون مطلع شدیم که والی مدینه عبدالله بن محمد نسبت به شما سلوک نادرستی داشته است، منصب او را تغییر دادیم و محمد بن فضل را به جای او تعیین نمودیم و او را به اعزاز و تکریم شما مأمور ساختیم. ما خواهان آن هستیم که اگر بر شما دشوار نباشد با هر کس از اهلبیت و نزدیکان خود که می خواهید متوجه این سامان شوید و بدانید که هیچیک از اهلبیت و فرزندان و خاصان خلیفه، از شما گرامی تر نیستند.» (۲) . «حسن بن علی علیه السلام» این کودک به ظاهر خردسال که دنیایی از معرفت و بصیرت را در سینه ی کوچک خویش نهان داشت بخوبی درک می کرد که در پس این چهره های آرام، و در ورای این رفتار محترمانه، دیگر بار توطئه ای علیه کیان ولایت اهلبیت و پیامبر صلی الله علیه و آله در حال شکل گرفتن است. سه دهه پیشتر،

۱- ۱. تذکره ی ابن جوزی صفحه ی ۲۰۲ - مروج الذهب مسعودی.

۲- ۲. نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۲۷، حدیث ۷، باب ولادت و زندگی امام دهم علیه السلام.

جد اعلایش امام رضا علیه السلام را نیز با چنین حیله هایی از کنار حرم پیامبر صلی الله علیه و آله، از مدینه خارج ساخته و به مرو کشاندند، تا علاوه بر محاصره ای همه جانبه، اسباب قتلش را فراهم سازند. و اینک این متوکل بود که تحت تأثیر اخبار وارده از جزیرهالعرب و سعایت های گوناگون اطرافیان خود، به نقشه ای مشابه می اندیشید. همین چندی پیش بود که «بریحه ی عباسی» امام جماعت حرمین، در نامه ای به متوکل نوشت: «اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی هست علی بن محمد را از این دیار بیرون بر، که اکثر مردم این ناحیه به اطاعت او گردن نهاده اند.» (۱) . یادش می آمد زمانی که کاروان کوچک فرستادگان دارالحکومه به همراه او و پدر بزرگوارش، از دروازه ی مدینه بیرون می آمدند، زن و مرد و پیر و جوان مدینه گریه می کردند و او شگفت زده بود که چرا؟ اگر این مردم امام خود را می خواهند و به اسارت او معترضند، چرا بر نمی آشوبند؟ چرا به گریه اکتفا می کنند؟ مگر نه اینست که محبت امام، ایثار می طلبد و اطاعت از امام، نثار مال و جان را اقتضا می کند؟ آیا اینان متوکل را نمی شناسند و با فسادگری ها و شهوت پرستی هایش آشنا نیستند؟ آیا از جاسوسها و خبرچینان پراکنده در همه جا می هراسند؟ یا در شیعه بودن خویش به شعار بسنده می کنند و افشاندن اشکی را برای اثبات محبت و اطاعت خود از امام، کافی می دانند؟

۱- ۳. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۰۹، به نقل از عیون المعجزات».

صدای مهربان امام علیه السلام او را به خود می آورد: فرزندم حسن! به چه می اندیشی؟! نگاهش را به چشمان مهربان پدر می دوزد و اشک در گوشه ی چشمانش حلقه می زند. لبان زیبایش به ذکر خدا مترنم می شود: «حسبنا الله و نعم الوکیل». پدر او را در آغوش می کشد و بر جبین گشاده اش بوسه ای می نشاند.

آخرین خورشید پیدا

در جمعه ی هشتم ماه ربیع الثانی سال ۳۲۳ (ه ق)، (۱) ، فرزندی دیگر از سلاله ی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه پا به عرصه ی گیتی گذاشت. پدر گرامیش امام علی النقی علیه السلام طبق فرموده ی پیامبر و براساس انتخاب الهی، او را حسن نامید. مادرش، اشرافزاده ای پاک طینت و با فرهنگ بود، که در یکی از جنگها به اسارت مسلمین در آمده و توفیق خدمت آستان دهمین امام شیعیان را یافته و با به دنیا آوردن مولود خجسته ی خویش، آزاد گشته و از همین روی «ام ولد» نامیده می شد. مشهورترین نامی که از ایشان در کتابها یاد شده، «حدیث» و «سلیل» است. از آن بانوی گرامی که به فرموده ی امام دهم، دور از هر زشتی و پلیدی، و در امان از هر آفت و عاهتی بوده و به شهادت بسیاری از تاریخ نگاران به عرفان

---

۱ - ۴. مناقب، ابن شهرآشوب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۳۰.

و درستکاری اشتهار داشته است، به نامهای «سوسن»، «حدیثه»، «حریبه» نیز یاد شده است. (۱) . او بعدها، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، با عنوان «جده» در بین شیعیان و موالیان نوه ی غائب از نظر خود، حضرت مهدی - سلام الله علیه - مشهور گشت، آنسان که پناه و دادرس آنان شمرده می شد و کمکهای مالی و معنوی او، گره گشای کارشان محسوب می گشت. در کتب حدیث، از امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر با کنیه ی مبارک او «ابومحمد» یاد شده و لقبهای متعددی برای ایشان ذکر شده است. مشهورترین لقب او در آن دوران «ابن الرضا» بود، همچنانکه پدر و جدش نیز بیشتر با همین لقب اشتهار داشتند. بعدها «زکی» و «عسکری» به عنوان لقب ایشان شهرت یافت، از آنرو که پاک و تزکیه شده و منسوب به محله ی عسکر بود. لقب های دیگری نیز در کتب مختلف نقل شده است که از آن جمله است: (۲) . خالص: بدین خاطر که خلوصی ستودنی داشت، و در دلش جز محبت خدا، و در اندیشه اش جز یاد خدا نبود. و رفتارش از هر شائبه ای بری، وجود نازنینش از هر آلودگی و عیبی منزه بود. صامت: بدان جهت که خاموشی می گزید و جز به ضرورت سخن نمی گفت، و بسیار تفکر می فرمود.

ص:۱۱

۱- ۵. بحارالانوار، جلد ۵، صفحه ی ۲۳۸ - ۲۳۶.

۲- ۶. مناقب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۱.

هـادی: از آنرو که چراغ هـدایت بود و چونـان پـدرش در دوران پر فتنه ی حکومت خلفـای جور بنی عبـاس، نشـان دهنـده ی صراط مسـتقیم الهی بود. رفیق: به نشانه ی اینکه از او جز رفق و مـدارا دیده نشد، و همراهی و مساعدتهایش شامل همگان می گشت و با هر کس به لطف و احسان رفتار می نمود. نقی: بدان سبب که به پاکیزگی و طهارت نفس شهرت داشت. خاص: از آنرو که از جانب خدا به کرامات و فضایل فراوان و اسـتجابت دعا، اختصاص یافته بود. کثرت لقبهای آن حضـرت را می توان دلیلی بر اختنـاق حاکم بر جامعه ی آنروز بشـمار آورد که جاسوسـها در کوچه و بازار مسـلمین در پی کسانی بودنـد که با یاد کردن آن امـام مظلوم، انتساب خویش به ولایت و تشیع را نشان دهنـد. شـیعیان برای گرفتار نشـدن به دام مأموران حکومت و برای در امان مانـدن از شـکنجه و آزار بی نهایت، ناگزیر با رعایت مناسـبتی خاص، لقب و عنوانی جدیـد را برای نقل و انتقال فرمایشـات آن بزرگوار انتخـاب می کردنـد. همچنانکه همین فشار حکومت، در شـناسایی و دسـتگیری حاملان علوم اهلبیت و ناقلان حدیث و راویان اخبار بوده است که باعث اختلاف در ثبت و ضبط و انتقال صحیح و دقیق روز، ماه و حتی سال ولادت برخی امامان، از جمله امام حسن عسکری علیه السلام می شده است، چنانکه در ولادت همین بزرگوار، برخی روز دهم،

و بعضـی روز چهـارم را به جـای روز هشـتم ربیع الثـانی ذکر کرده و برخی دیگر مـاه ربیع الاـول را بجای ربیع الثانی آورده و گروهی سال ۲۳۰ (ه. ق)، و گروهی دیگر سـال ۲۳۱ (ه. ق) را سـال ولادت او نگاشـته انـد. و از همه عجیب تر اینکه حتی در مکان ولادت آن بزرگوار نیز اختلاف کرده، و بعضی محل تولد امام عسکری علیه السلام را سامراء نوشته اند. (۱) .

زندگی در محاصره ی دشمن

زمـانی کـه معتصم، برادر مـأمون عباسـی، پس از مرگ او به بغـداد وارد شـد و از مردم بیعت گرفت، به کمـک اتراکی که در منصـبهای مختلف به دربار او خدمت می کردند، شـهر سامراء را در شـمال شـرقی بغداد بنیاد نهاد. در این شـهر، محله ای را به اسـتقرار نیروهای نظامی اختصاص داد که به همین جهت «عسکر» نامیده شد. این محل که به خاطر ترس از تحرکات شیعیان و مواليان اهلبیت علیهم السـلام - که اصـلی ترین مخالفین حکومت بودند - به اقامتگاه اجباری امام هادی علیه السلام و فرزندان ایشان، خصوصا امام حسن عسکری علیه السلام تبدیل گشت (۲) ، آنچنان تحت مراقبت عمال حکومت بود که ارتباط شیعیان و دوستداران

ص:۱۳

---

۱ - ۷. در این بـاره به منـاقب و کشف الغمه، جلـد ۳، صـفحه ی ۲۷۱ - و ارشاد شـیخ مفید، صـفحه ی ۳۱۵، و کافی، جلـد ۲، صفحه ی ۴۳۰، مراجعه شود.

۲- ۸. علل الشرایع باب ۱۷۶ - اخبار الطوال دینوری.

اهلبیت علیهم السلام با امام و رهبر خویش را تقریبا نا ممکن می ساخت. امام حسن عسکری علیه السلام بطور خاص در طی شش سال (۱) دوران امامت پر رنج خویش، شرایط دشواری را در این شهر گذراندند. شیعیان، غالبا از دیدار ایشان محروم بودند و اطلاعات و اخبار شیعیان و فرمایشات و رهنمودهای آنحضرت تنها توسط چند تن از دوستان خاص و امتحان شده و با ثبات، رد و بدل می شد که بطور ناشناس و با استفاده از سلاح تقیه، در بین مأموران مراقب محله، نفوذ کرده و یا به عناوین مختلف به محله رفت و آمد می کردند. در پاره ای روایات به گونه ای خاص، به شرایط ویژه و مراقبت های استثنایی محل زندگی و رفت و آمد و کیفیت ارتباطات امام علیه السلام اشاره شده است:

الف) یکی از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام می گوید، «با جمعی از یاران در «عسکر» گرد آمدیم و منتظر ماندیم تا روزی که مقرر بود حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام سواره از محله خارج گردد. در همین ایام نامه ای به دست ما رسید که در آن فرموده بود: مواظب باشید، هیچیک از شما نباید بر من سلام کند و نباید به دست یا چشم خود به من اشاره نماید. زیرا شما نسبت به جان خود در امان نیستید.» (۲) .

ب) محمد بن عبدالعزیز بلخی، دوستی با احساس، از راه دور آمده تا چشمان حسرت کشیده اش را به دیدار امام و مولای خویش

۱- ۹. ارشاد شیخ مفید، صفحه ی ۳۱۵. [

۲- ۱۰. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۶۹، به نقل از خرائج.

روشن گرداند. اینک که به سامراء رسیده، همه چیز را در هاله ای از بیگانگی و ناآشنایی می نگرد. نگاههای بی احساس مردمان شهر آزارش می دهد، حالت خوف و هراسی که بر چهره و رفتار همه ی رهگذران سایه افکنده است قلبش را می فشارد. رفتار مرموز ساکنان شهر بی تابش کرده است، که ناگهان امام علیه السلام را می بیند مثل نوری در ظلمات. بند قلبش می خواهد پاره شود، و زمام اختیار از دستش خارج گردد. می خواهد برخیزد و فریاد بزند. می خواهد بر این مردم ظلمت گرفته بشورد و نور را، چشمه ی خورشید را نشانشان بدهد. اما بی تفاوتی مردم، او را به تردید می اندازد. از خود می پرسد براستی اگر برخیزم و فریاد بزنم و بگویم ای مردم این حجت خداست، این رهبر الهی شماست او را بشناسید و به دامانش درآویزید، با من چه می کنند؟ آیا براستی مرا می کشند؟ در اینجا امام علیه السلام به نزدیکی او می رسند و با آوردن انگشت سبابه به نزدیک لبان خود، اشاره می فرمایند که ساکت باش! آن شب به هر ترتیب که بود خود را به امام علیه السلام می رساند و حضرت به او می فرمایند: «تنها دو راه بیشتر ندارید: یا دوستی ما را کتمان کنید، یا تن به کشتن بسپارید. پس به خاطر خدا بر جان خویش بترس.» (1) .

ج) ابویعقوب اسحاق بن أبان، در بیان کیفیت ارتباط امام حسن عسکری علیه السلام با شیعیان خود می گوید: امام ابومحمد علیه السلام حتی زمانی

۱- ۱۱. نقل با تصرف از کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۳۰۲.

که در حبس بسر می برد، کسی را نهانی بسوی شیعیان و اصحاب خود می فرستاد و به آنان می فرمود: به فلان موضع بروید یا به خانه ی فلانی بروید و در شبانگاه و تاریکی شب حرکت کنید و فلان شب را در آنجا باشید که مرا در آنجا خواهید یافت. و این در حالی بود که گماشتگان بر آن حضرت و مأموران مراقب او، شبانه روز بر در خانه ای که حضرت در آن محبوس بود کشیک می دادند و لحظه ای آن را ترک نمی کردند. و چنان بود که هر پنج روز یکبار این گماشتگان و مأموران تعویض می شدند و اشخاص جدیدی به جای آنها می آمدند و هر بار سفارشات لازمه نسبت به مراقبت از او و دقت در عدم ترک محبس صورت می گرفت. با این همه وقتی که شیعیان و یاران حضرت به آن محل معهود می رسیدند امام علیه السلام را می دیدند که پیش از آنان در آنجا حاضر گشته است. پس حاجت های خویش را بیان می کردند و او بر حسب شأن و مطابق با مرتبه ی فهم هر کس حاجاتشان را برآورده، سؤالاتشان را پاسخ می گفت. و پس از آن هر یک از آنان با خاطره ی کرامت و معجزات آن حضرت به منزل خویش باز می گشت، در حالیکه او همچنان در حبس دشمنان به سر می برد. (1) . د) ابوهاشم جعفری گوید: با گروهی از شیعیان در زندان به سر می بردم. روزی حضرت ابومحمد علیه السلام و برادرش جعفر را به زندان وارد کردند. ما همگی برخاستیم و در تخفیف خستگی و ناراحتی آن

ص:۱۶

۱- ۱۲. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۰۴، به نقل از عیون المعجزات.

حضرت کوشیدیم و من چهره ی او را بوسیدم و او را بر تشکچه ای که نزدم بود نشاندم.... در حبس مردی جمحی - اهل قبیله ی جمح - با ما بود که ادعا می کرد شیعه ی علوی است. حضرت ابومحمد علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «اگر مردی که از مخالفین شماست در بین شما نمی بود، به شما خبر می دادم که خداوند چه زمانی روز رهایی شما را می رساند.» و اشاره به آن مرد جمحی نمود و او بلافاصله خارج شد. حضرت فرمود: این مرد از شما نیست پس مراقب بوده و از او بر حذر باشید، زیرا در جامه اش گزارشی را پنهان نموده است که آن را برای خبر دادن به حاکم نسبت به گفته های شما نوشته است. یکی از زندانیان برخاست و به جستجوی جامه ی او پرداخت، پس همانطور که امام علیه السلام فرموده بود گزارشی را در آن یافت که اتهامات بزرگی علیه ما در آن نوشته شده بود و به او خبر می داد که ما در صدد هستیم تا از داخل محبس، نقبی زده و بگریزیم. (1) . ه-) روش نامه نگاری و رساندن پیامها به شیعیان و وکیلان خاص در دوران امام عسکری علیه السلام از پیچیدگی خاصی برخوردار بود، چنانکه برای سالم ماندن از تفتیش های مکرر، گاه جاسازی های ویژه ای ضرورت می یافت. آنطور که «داود بن أسود» نقل کرده است که: مولایم ابومحمد علیه السلام روزی مرا فرا خواند و چوبی را به من داد که مانند چوبه ی پاگرد درب منازل، گرد و استوانه ای شکل و دراز بود

۱- ۱۳. مختار خرائج، صفحه ی ۲۳۸ - بحار، باب معجزات امام عسکری علیه السلام روایت ۱۰.

و کلفتی آن به اندازه ای بود که کف دست را پر می کرد. سپس فرمود: این چوب را به عثمان بن سعید عمروی - که وکیل و نائب آنحضـرت بود - برسان.» چوب را گرفته و راه افتادم. در بین راه به سـقایی برخوردم که قاطری به همراه مشکهای بزرگ آب در دو طرف آن پیشاپیش خود داشت. راه تنگ بود و قاطر راه را بر من می بست. سـقاء فریاد کرد که برو کنار و بگـذار قاطر رد شود. من چوبی را که به همراه داشـتم بالا برده و بر قاطر زدم. ناگهان چوب شـکافت و چون در شـکاف آن نگریستم چند نامه را در آن پنهان یافتم. به سرعت چوب را در آستین خود پنهان کردم، در حالیکه سقاء مرا دشنام می داد. وقتی نامه را دادم و بازگشـتم عیسـای خـادم درب دوم را گشود و گفت: مولا-یم می فرمایـد چرا قاطر را زدی و پایه ی در را شـکستی؟ به حضورش رفتم و گفتم: مولای من! من نمی دانستم در آن پایه ی در چه چیزی هست. فرمود: چرا کاری کردی که پس از آن نیاز به عذرخواهی داشـته باشـی، بر تو باد که دیگر چنین کاری نکنی. زمانی که می شـنوی کسی به ما ناسزا می گوید، آن را نادیده بگیر و راهت را ادامه بده و مأموریتت را به انجام برسان. مبادا که با ناسـزا گوینده ی ما درگیر شوی و جوابش را بدهی یا خودت را به او بشناسانی. زیرا ما در سرزمین بد و شهر بدی هستیم. پس راه خود را برو که اخبار و گزارش احوال شما به ما می رسد

ص:۱۸

و تو باید این را بدانی. (۱) .

نگاهی به عملکرد دشمن

اشاره

بیست سال تحت محاصره و مراقبت شدید قرار دادن امام معصوم علیه السلام، به تنهایی نمی توانست اهداف خبیث عباسیان را برآورده سازد و باعث سکوت یا نرمش و سازش امام گردد. یا نور هدایت و ولایت را در بین موالیان آن حضرت به ضعف و خاموشی کشاند. از این رو حکومت جور هر از چندگاه تدبیری تازه می اندیشید و در ایذاء و آزار آن بزرگوار و خوار و خفیف کردن او می کوشید. و شیعیان را با مشکلی جدید روبرو می ساخت: الف) انتقال حضرت به خانه های دیگر و تعویض مأموران مراقب. اینکار که خود موجب آزار و خستگی آن بزرگوار بود باعث می شد که رابطها و موالیان مشتاق آن حضرت در پیدا کردن محل استقرار به زحمت دچار شوند و نیز از تحت تأثیر قرار گرفتن مأموران جلوگیری شود و احتمال وجود عوامل نفوذی حضرت در بین آنان منتفی گردد. ب) تفتیش خانه ی حضرت به بهانه های مختلف و جستجوی لوازم منزل در طلب مدارك یا اسلحه. (۲) . ج) زندانی ساختن در زندانهای گوناگون.

ص:۱۹

۱- ۱۴. مناقب ابن شهرآشوب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۷ و ۴۲۸.

۲- ۱۵. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۳۴.

بعضی از این زنـدانها، عمومی بوده و گروهی از مخـالفین حکومت یـا شـیعیان همراه بـا حضـرت زنـدانی بوده انـد. چنانکه از روایت ابوهاشم جعفری بر می آید که نقل کرده: با گروهی از شـیعیان در حبس بسـر می بردم که حضـرت ابومحمد عسـکری علیه السـلام و برادرش جعفر را به حبس منتقل کردند... (۱) . برخی دیگر از این زنـدانها، زندان معمولی و عمومی نبود، بلکه بطور خاص حضـرت عسـکری علیه السـلام به آنها منتقل می شـد. و هر یک گماشـته و زنـدانبانی مشـخص داشت که کیفیت شکنجه بر عهـده ی خود او واگـذار می شـد. از آن جمله است زندانی با زندانبانی به نام «نحریر» که علیرغم اصـرار همسـرش، خواست حضرت را طعمه ی شیران سازد. دیگری زندانبانی به نام سعید است که مأمور می شود امام عسکری علیه السلام را به حبسـی دیگر در کوفه انتقال دهـد. زندان دیگری با زندانبانی به نام علی بن اوتاش (۲) نیز، در تاریخ مذکور است که دشـمنی فراوان با آل محمد صلی الله علیه و آله داشت.

ص:۲۰

۱- ۱۶. مختار خرائج، صفحه ی ۲۳۹ - مناقب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۰.

۲- ۱۷. علی بن اوتاش که خود دشمنی سختی با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سختگیری فراوان در حق آل ابوطالب علیه السلام داشت، از طرف حکومت هم تحت فشار بود که با ابومحمد علیه السلام چنین و چنان رفتار کن، با اینهمه هنوز تنها یـک روز در نزد او گذرانـده بـود که تحت تـأثیر عظمت و رفتـار انسـان سـاز او قرار گرفت و در مقابـل او چهره ی تواضع بر خاک نهاد و از آن پس جز به دیده ی تکریم و احترام به او نمی نگریست. و زمانی که او را ترک کرد بیناترین مردم نسبت به حق او بود و همیشه از او به نیکویی سخن می گفت. ارشاد صفحه ی ۳۲۲ - اعلام الوری صفحه ی ۳۵۹.

زنـدانبان مشـهوری که به مناسـبت های مختلف ذکری از او در روایات مربوط به امام حسن عسـکری علیه السـلام شـده اسـت مردی منحرف به نام صالـح بن وصـیف است که زنـدان او زنـدان خشـیش نامیـده می شـد. (۱) . آخرین زنـدان آن حضـرت، زندانی بود که علی بن جرین زندانبان آن بوده است. (۲) . د) گماشتن افراد لاابالی و فاسد برای دخول در بیت آن بزرگوار و اسـتخدام شـدن در مسئولیت هـای مربوطه: چنـانکه در روایـتی که یحیی قشـیری آن را نقـل نموده است می خوانیم: حضـرت ابومحمـد عسـکری علیه السـلام وکیلی را اسـتخدام کرده بود. وکیـل در منزل حضـرت، حجره ای را به خود اختصـاص داده و خـدمتکار سـفیدپوستی را به خدمت گرفته بود. چندی نگذشـته بود که مراوده ای بین او و خادم برقرار شد و از او خواست که برایش آبجو بیـاورد و به هر حیله ای که بود آبجو را به خورد خادم داد. و در حالت مستی با او رابطه ی نامشـروع برقرار کرد، در حالیکه بین او و ابومحمد علیه السـلام سه در بسـته وجود داشت که قبلا همگی را قفل زده بود. وکیل خود اعتراف کرد که من به هوش بودم شنیدم و دیدم که درهای قفل شده یکی یکی باز می شوند و ناگهان ابومحمد علیه السلام را

۱- ۱۸. اعلام الوری، صفحه ی ۳۵۴.

۲- ۱۹. مهج الدعوات، صفحه ی ۳۴۳.

مشاهده نمودم که آمده و بر در حجره ایستاده و می فرماید: آی شما! از خدا بترسید. صبح که شد آن حضرت امر کرد خادم را بفروشند و مرا از منزل بیرون کنند. (۱) . نمونه ی دیگری از روایات که نشان دهنده ی نفوذ وجود چنین اشخاص پست و فرومایه ای در بین ملازمان بیت حضرت و خدام و اهل منزل اوست، مربوط به زمان غسل و دفن امام علی النقی علیه السلام می باشد: ابوهاشم جعفری نقل کرده است زمانی که حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام دعوت حق را اجابت کرد، فرزندش حضرت ابومحمد علیه السلام به کار

سل دادن و سایر امور در تجهیز او مشغول گشت. در همین حال بعضی از خادمان منزل به سرعت، هر چه را که می توانستند از جامه ها و درهمها و سایر اشیاء بر جای مانده از آن بزرگوار، برداشته و پنهان نمودند. حضرت ابومحمد علیه السلام پس از فراغت از تجهیز پدر، به محل استراحت خود بازگشت و نشست. سپس آن خادمان را فراخواند و فرمود: اگر آنچه را از شما می طلبم تصدیق کرده و انجام دادید از عقوبت من در امانید. و اگر بر انکار آن اصرار ورزیدید، خود هر چیزی را که هر کدام از شما برداشته است نشان می دهم و شما را بر آنچه کرده اید و از جانب من استحقاق آن را دارید عقوبت می نمایم. سپس رو به یکی از آنان نمود و او را به اسم صدا کرد و فرمود:

۱– ۲۰. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۳ – کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۴ و ۴۴۵.

فلانی تو فلان چیز را برداشته ای. و سپس رو به دیگری کرد و فرمود: و تو ای فلانی، فلان چیز را برداشته ای. و همینطور همگی را مورد خطاب قرار داد. و آنها تصدیق کردند و به ناچار آنچه را که برده بودند بازگرداندند. (۱) . ه-) وادار کردن به کارهایی تحقیرآمیز در جهت کاستن از اهمیت و ابهت و هیبت امام علیه السلام: نمونه ی روشنی که به خوبی نشان دهنده ی روحیه ی استکباری ملوک بنی عباس و کارگزاران آنان در برابر امام عسکری علیه السلام می تواند باشد؛ جریانی است که احمد بن حارث قزوینی آن را نقل کرده است. او می گوید: من همراه با پدرم در سامراء زندگی می کردم و او تیمار کننده ی چهارپایان در نزد امام ابومحمد علیه السلام بود. زمانی در نزد مستعین خلیفه ی وقت قاطری بود که از حیث بزرگی و خوبی مانند نداشت، لکن سرکشی آغاز کرده و کسی را توانایی بارکردن و یا لجام زدن بر آن حیوان نبود تا جائیکه همه ی مهار کنندگان سامراء را آوردند، اما هیچیک نتوانست برای رام کردن و سوار شدن بر آن چاره ای بیابد. بعضی از ندیمان خلیفه گفتند: چرا در پی حسن ابن الرضا نمی فرستی تا بیاید، یا رامش کند و بر آن بنشیند و یا ضربه ای بخورد و کشته شود؟ مستعین از این پیشنهاد خوشش آمد و به دنبال ابومحمد علیه السلام فرستاد و پدرم نیز با او رفت. وقتی که ابومحمد علیه السلام وارد منزل گشت

۱- ۲۱. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۵۹، به نقل از خرائج.

نگاهی به قاطر که در سرای آن ایستاده بود نمود و دستش را بر کتف آن نهاد. قاطر چموش، بدون هیچ حرکتی، آرام و رام ماند و تمام بدنش عرق کرد. سپس بسوی مستعین رفت و او به حضرت خوشامد گفت و دستور داد: این قاطر را لجام بزن. حضرت رو به پدرم کرد و فرمود: او را لجام بزن. مستعین مخالفت کرد و خطاب به آنحضرت گفت: تو ای ابومحمد، تو آن را لجام بزن! حضرت برخاست و عبای خویش را برداشت و قاطر را لجام زد و دوباره برگشت و نشست. مستعین دیگرباره گفت: ای ابومحمد زین بر آن بگذار. حضرت به پدرم فرمود: زین بر آن بگذار. مستعین مخالفت کرد و گفت: تو ای ابومحمد، تو زین بر پشت آن بگذار! امام علیه السلام دوباره برخاست و زین را برداشته و بر پشت قاطر نهاد و بازگشت. هنوز امام علیه السلام ننشسته بود که مستعین آمرانه گفت: سوار آن می شوی؟ حضرت پذیرفت و بدون آنکه قاطر کمترین مقاومتی کند بر پشت آن سوار گشت و آن را در صحن منزل دوانید، و سپس به نیکوترین روش سوارکاری آن را به رفتن واداشت، و قاطر به بهترین وجهی راه رفت. سپس پیاده شد و بازگشت. مستعین – با لحنی استهزاء آمیز –

گفت: امیرالمؤمنین تو را به این سواری واداشت. (۱) . علامه مجلسی با تأکید بر اینکه این واقعه ظاهرا باید در زمان امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اتفاق افتاده باشد نام خلیفه ی عباسی را اشتباه می شمارد و معتز را صحیح می داند. (۲) . آنچه مسلم است روش اهانت آمیز خلیفه ی عباسی در وادار کردن حضرت به کارهایی است که خود آن بزرگوار آنها را به مسئول مباشر آن، ارجاع می دادند. و) اقدام به قتل: گروهی از راویان معاصر حضرت عسکری علیه السلام نقل کرده اند که در ایام معتمد عباسی آن بزرگوار را به شخصی که به عنوان نحریر و استاد، مشهور بود تحویل دادند و او در سختگیری و آزار امام علیه السلام اصرار می ورزید. همسر نحریر به او گفت: از خدا بترس. تو نمی دانی چه کسی در منزل توست؟! و و سپس مواردی از عبادت و طاعت و درستکاری مولا ـ را برایش نقل کرد و گفت: من نسبت به آنچه با او می کنی بر تو می ترسم. – او که از شنیدن مناقب و فضایل امام به خشم آمده بود فریاد زد. – به خدا سوگند او را بین درندگان وحشی می اندازم، و همان زمان پیش معتمد رفت و از او برای تصمیمی که گرفته بود اجازه خواست و او

۱– ۲۲. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۸ – ارشاد مفید، صفحه ی ۳۲۱.

۲– ۲۳. پاورقی بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۶۶، به نقل از مرآه العقول.

هم اجـازه داد. نحریر بازگشت و حضـرت را به جایگاهی که شـیران درنـده نگهـداری می شدنـد برد و پیش آنان انـداخت. و هیچکس شک نـداشت که شـیران در اولین لحظات، او را دریـده و خواهنـد خورد. روایت شده است که یحیی بن قتیبه بعد از سه روز به همراه اسـتاد نحریر به آن محل آمدنـد و به آن جایگاه نگاه کردنـد، پس او را در حالی یافتنـد که نماز می خواند و شیران در اطراف او حلقه زده بودنـد. اسـتاد بـا غضب به جایگاه وارد گشت و شـیران او را پاره پاره کرده و خوردنـد. یحیی با شگفتی برگشت و به همراه خویشانش بر معتمد وارد شد. پس خود معتمد برخاست و بر امام عسـکری علیه السلام وارد گشت و اظهار فروتنی کرد و از آن حضرت درخواست کرد که برایش دعا کنند. (۱) . از آنچه در چندین روایت مذکور آمده علاوه بر بعـد اعجـاز و کرامت آشـکاری که از نـاحیه ی آنحضـرت پدیـدار می شـد و چه بسـا می توانست مـایه ی عبرت و آگاهی کوردلان و مخالفان باشد بیش از هر چیز میزان مظلومیت آن بزرگوار در برابر برخوردهای معاندانه و کینه جویانه ی عباسـیان، قابل درک است و در نگاهی دیگر میزان محبوبیت مردمی و تأثیرات اجتماعی آن بزرگوار می توانـد مورد دقت قرار گیرد که علیرغم آن همه فشار و مراقبت و تلاش در جدا نگهداشـتن امام علیه السلام از مردم، باز هم دلها مشتاقانه بسوی او گرایش می یافتند و جایگاه مقدس رهبری او روز به روز از قدرت و صلابت بیشتری برخوردا

۱- ۲۴. ارشاد مفید، صفحه ی ۳۲۴ – مناقب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۸.

می شـد و در مقابـل این همه اشتیـاق و گرایش قلبی بود که عباسـیان به آن همه ترفنـدهای خبیثـانه دست می زدنـد، و از هیچ اقـدام نـاجوانمردانه ای خودداری نمی کردنـد. و همین است سـر حرکت رسوای عباسـیان در خراب کردن مزار سـید و سالار شهیـدان ابی عبـدالله الحسـین علیه السـلام که در دوران پرنشـیب و فراز زنـدگانی مولاـ امام حسن عسـکری علیه السـلام، با بی شرمی تمام گروهی از یهود را به تخریب مراقد مطهره ی شـهیدان کربلا واداشتند. (۱) . آری اگر احساسات پاک مردم نسبت به این خانـدان و آسـتان مطهرشـان نمی بود و اگر اقبال روز افزون امت به معصومین علیهم السـلام و رهبری آنان آشـکار نمی شـد، دلیلی برای این همه جسـارت و گسـتاخی از ناحیه ی عباسـیان و سایر هماننـدانشان در تاریـخ باقی نمی مانـد. چنانکه در تاریخ معاصـر نیز اگر خوف استکبار و دست نشاندگان و مزدورانشان از آیین حرکت آفرین ولایت نمی بود، و اگر از بیداری و آگـاهی امت اسـلامی نسـبت به حقـانیت و افضـلیت تفکر شـیعی نمی هراسـیدند، و اگر قبول امـامت و رهبری اهلبیت علیهم السـلام توسط مظلومان و مستضـعفان جهان را عاملی برای سـقوط کاخهای ظلم و جور و اسـتحمار خویش نمی دیدنـد؛ هرگز اینقدر با اندیشه ی ولایت و سلوک شیعی مبارزه نمی کردند و به خرابی آثار اهلبیت در بقیع و اطراف حرم رسول الله صلی الله علیه و آله، و بلکه در هر کجای دنیا، دست نمی زدند و نسبت به نشر احادیث امامان بزرگوار شیعه و پخش کتب علمای

۱- ۲۵. پاورقی بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۱۶۰ به نقل از مقاتل الطالبین، ابوالفرج.

شیعه در دنیای اسلام و کشورهای به اصطلاح اسلامی، حساسیت نشان نمی دادند.

ایجاد تردید در امامت

فتنه آفرینان و دسیسه پردازان دستگاه حکومت عباسی در پی تضعیف پایه های امامت اهلبیت علیهم السلام و برای خدشه دار کردن ایمان و باور مردم تحت ستم و کاستن ارادت و محبت آنان به امامان معصوم علیهم السلام، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند. در همین راستا تبلیغات وسیع و دامنه داری را برای ایجاد انحراف، در مسیر مشخص شده ی امامت آغاز کرده و می کوشیدند تا علیرغم وجود صدها بلکه هزاران روایت وارده از ناحیه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پیشین سلام الله علیهم، در تصریح به امامت امام حسن عسکری علیه السلام پس از امام هادی علیه السلام، ایمان مردم را نسبت به امامت ایشان متزلزل کرده، در صفوف شیعه پراکندگی و چند دستگی ایجاد کنند. در بررسی تاریخ زندگانی امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام به شواهد متعددی در این باره بر می خوریم. - بطور مثال در روایتی که شخصی به نام «حلبی» راوی آن است می خوانیم: آن زمان که با عده ای از یاران در محله ی عسکر چشم انتظار خروج مولایمان ابومحمد علیه السلام بودیم، در کنار خویش جوانی ناآشنا دیدم. از او پرسیدم: از کجا می آیی؟

گفت: از مـدینه. گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: مردم در مـدینه در امر امامت ابی محمد علیه السـلام اختلاف پیدا کرده اند. من آمـده ام تا خودم او را ببینم و کلامی از او بشـنوم و نشانه ای از او مشاهـده کنم تا قلبم آرام گیرد. پرسـیدم: از کدام طایفه ای؟ گفت: از نسل ابوذر غفاری و از فرزندان او هسـتم. در همین هنگام ناگهان ابومحمد علیه السلام به همراه خادم خویش از منزل خارج شد و زمانی که به نزدیکی و در برابر ما قرار گرفت، به جوان که در کنارم ایستاده بود نگاهی کرد و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ گفت: آری. فرمود: مادرت حمـدویه چه می کنـد؟ جواب داد: حالش نیکو است. آن حضـرت رد شد و من از جوان پرسـیدم: آیا قبلا او را دیده و با چهره اش آشـنا بودی؟! گفت: نه. پرسـیدم: آیا همین مقدار تو را کفایت می کند؟ و در اینکه تردید تو را نسـبت به امامت او زائل سازد مفید خواهد بود؟ گفت: حتی کمتر از این نیز کفایت می کرد و مفید بود. (1)
.

۱- ۲۶. کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۳۱۰ - مختار خرائج، صفحه ی ۲۱۴.

- روایت دیگری در همین مورد به نقل از علی بن محمد بن الحسن در کتاب «دلایل حمیری» آمده است: جماعتی از شیعیان اهواز به سامراء آمده بودند و من همراه آنان بودم. از منزل بیرون آمدیم تا مگر بتوانیم ابومحمد علیه السلام را ببینیم. در آن روز خلیفه به همراه ابومحمد علیه السلام برای دیدار حاکم بصره می رفت و ما امام علیه السلام را به همراه او دیدیم و سپس بین دو دیوار سامراء نشستیم و چشم انتظار بازگشت او ماندیم. در بازگشت، زمانی که به مقابل ما رسید و نزدیک ما شد ایستاد و دستش را دراز کرد و کلاه و دستاری را که بر سر مبارکش بود برداشت و آن را در یک دست گرفت و دست دیگرش را بر سر مبارک خود کشید و در چهره ی مردی که با ما بود تبسم فرمود. مرد بلافاصله گفت: گواهی می دهم که تو حجت خدا و برگزیده ی او هستی. گفتیم: ای مرد تو را چه می شود؟! گفت: من در امامت او تردید پیدا کرده بودم. پس با خویشتن گفتم: اگر بازگشت و کلاه و دستارش را از سر برداشت قائل به امامت او خواهم شد. (۱) . روایاتی از این قبیل بدون شک نشان دهنده ی وجود تبلیغات انحرافی خاصی است که در جای جای بلاد اسلامی از مدینه گرفته تا اهواز و شام، به انگیزه ی ایجاد خلل در اعتقاد مردم نسبت به امامت آن بزرگوار، صورت می گرفت. وگرنه چه لزومی داشت که صدها فرسنگ راه،

۱- ۲۷. کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۳۰۵ - ۳۰۶ - مختار خرائج، صفحه ی ۲۱۵.

در آن شرایط دشوار، توسط مردمانی از دیارهای دور، طی شود تا با دیداری و با دیدن کرامت و معجزه ای، شکها به یقین تبدیل شوند.

رقیب یا یاور؟

یکی از برادران امام حسن عسکری علیه السلام که نامش محمد و کنیه اش ابوجعفر بود، از چنان تقوی و ایمانی برخوردار بود و چنان دانش گسترده و اخلاق والایی داشت که همگان را به تحسین و اعجاب وا می داشت و احترام همه ی شیعیان را بر می انگیخت. سیاست بازان کینه ورز دربار عباسی، از این همه محبوبیت و موقعیت استثنایی ابوجعفر، به عنوان سلاحی علیه کیان ولایت و امامت، استفاده کرده و با استفاده از اینکه ابوجعفر فرزند بزرگتر امام هادی علیه السلام به شمار می آمد تبلیغاتی وسیع را بطور پنهانی، در بین شیعیان، مبنی بر امامت بی چون و چرای او، به عنوان یازدهمین امام آنان سازماندهی کردند. باشد تا تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیه ی اهلبیت علیهم السلام، تحت الشعاع قرار گیرد و امامت امام حسن عسکری علیه السلام خدشه دار گردد. بسیار بودند کسانی که واقعا امر بر آنان مشتبه گردیده و هر بار که ابوجعفر را می دیدند سخن از امامت او به میان می آوردند و حتی در حضور امام هادی علیه السلام به او اشاره می کردند و می گفتند: درست است که پس از شما صاحب و امام ما اوست؟ و امام هادی علیه السلام با نوعی نگرانی تصریح می فرمود: «نه، صاحب

و رهبر شما پس از من فرزندم حسن است.» (۱) . این امر تا آنجا قوت گرفته بود که شخصی مانند احمد بن عیسی علوی از فرزندان و نوادگان امام صادق علیه السلام روایت می کند که بر ابوالحسن امام هادی علیه السلام در منطقه ی «صریا» وارد شده و سلام کردم. در همین حال که من و سایر حاضران در خدمت امام علیه السلام بودیم. ابوجعفر و ابومحمد علیه السلام با هم وارد شدند. همگی برخاسته و بسوی ابوجعفر رفتیم تا بر او سلام کنیم و تحیت گوییم. امام هادی علیه السلام فرمود: «این مولا و امام شما نیست، بر شما باد که به امام و صاحب امر خویش سلام کنید، و در همین حال به ابومحمد علیه السلام اشاره نمود.» (۲) . شاید با توجه به چنین وضعیتی است که امام هادی علیه السلام در جواب یکی از اصحاب خود به نام «علی بن عمرو عطار» که گمان می کند ابوجعفر امام پس از اوست، احتیاط می فرماید و جواب را موکول به وقتی دیگر می نماید. و وقتی ابوجعفر فوت می کند نامه ای برایش می فرستد و در آن می نگارد: «بعد از من فرزند بزرگتر من صاحب این امر است.» و پس از فوت ابوجعفر، فرزند بزرگتر آن حضرت، همان ابومحمد علیه السلام بود. (۳) .

۱– ۲۸. ارشاد مفید، صفحه ی ۳۱۵ – اعلام الوری، صفحه ی ۳۵۰ – کافی، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۳.

۲– ۲۹. غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۳۰.

۳– ۳۰. اعلام الوری صفحه ی ۳۵۱ – مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ی ۴۲۲ و ۴۲۳.

رفع مشکل نه بداء

در اینجا بی مناسبت نیست که بررسی مختصری نسبت به پاره ای روایات داشته باشیم که در همین مورد نقل شده و اشاره به حصول «بداء» در امر امامت امام عسکری علیه السلام دارد. شخصی به نام «شاهویه» می گوید: من از امام هادی علیه السلام روایاتی درباره ی فرزندش ابوجعفر شنیده بودم و زمانی که ابوجعفر فوت کرد بسیار نگران شدم و متحیر و سرگردان ماندم و ندانستم چه کنم. نامه ای از امام هادی دریافت کردم که در آن آمده بود: «امام شما بعد از من فرزندم ابومحمد است و هر چه به آن نیازمندید در نزد اوست. خداوند هر چه را بخواهد مقدم دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می اندازد» و سپس استناد به آیه ی قرآن فرموده بود: «اگر آیه ای را نسخ کنیم بهتر از آن یا مثل آن را خواهیم آورد.» (۱) . و نیز جماعتی از بنی هاشم نقل کرده اند که در روز فوت ابوجعفر، در منزل امام هادی علیه السلام حاضر گشتند در حالی که در صحن حیاط فرشی گسترده و امام علیه السلام بر آن نشسته و غیر از مردم عادی و دوستانش، حدود صد و پنجاه نفر از آل ابوطالب و قریش و بنی عباس، گرداگردش جمع شده بودند. اینان در این روایت آورده اند که: در همین لحظات حسن بن علی علیهماالسلام با گریبانی چاک زده و با حالتی زار وارد مجلس شده و از جانب راست پدر بسوی او رفت، در حالی

ص:۳۳

۱- ۳۱. غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۳۱ - ارشاد شیخ مفید، صفحه ی ۳۱۷ - کافی، ج ۲، صفحه ی ۱۱۷.

که مـا او را نمی شـناختیم. ساعتی گـذشت تا ابوالحسن امام هادی علیه السـلام برخاست و رو به او کرده فرمود: «فرزنـد عزیزم برای خدا شکری تازه بجاآور که خداوند امری تازه درباره ات پدید آورد.» پس حسن بن علی علیهماالسلام گریست و «انا لله» گفت و خدا را شـکر کرد. از دیگران درباره ی او پرسـیدیم گفته شد: این فرزند او حسن است و در آنوقت او را بیست و چند ساله حـدس زدیم. آنروز بود که او را شـناختیم و دانستیم که امام هادی علیه السـلام، به امامت او اشاره داشت و او را جانشـین خـود قرار داد. (۱) . برخی افراد بـا دیـدن این روایـات و نظـایر آن، توهم «بـداء» و تغییری در اراده ی خداونـد تعالی نسـبت به جانشـینی امام هادی علیه السـلام برای شان حاصل می شود. غافل از آنکه حکم و اراده ی الهی در امر امامت هیچ تغییری نمی پـذیرد و تصـریحات پیـامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السـلام، هرگز در مورد هیـچ امامی قابل تردید نیست. با توجه به چنین اصـلی است که نحوه ی برخورد راویان این گونه روایات را، باید ناشی از جو نا متعادل تبلیغاتی در دوران حکـام بنی عبـاس دانسـت کـه از هیـچ فتنـه انگیزی سـرباز نمی زدنـد. و نحـوه ی برخـورد امـام علیه السـلام را بـاید برخوردی حکیمانه بشمار آورد که با هر کس بر حسب ظرفیت او، و مناسب با کیفیت تفکر او سخن می گفتند، تا از گمراهی او جلوگیری شود.

۱- ۳۲. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۵ - اعلام الوری، صفحه ی ۳۵۱.

صفحه ۳۵] و کلام ایشان مبنی بر لزوم شکری تازه، برای ایجاد امری تازه، از ناحیه ی خداوند را، باید به خاطر رفع مشکل عقیدتی و اجتماعی شیعه توسط خداوند دانست که با رساندن مرگ ابوجعفر مشکل بسیاری از مردم را که گمان می کردند تنها فرزند بزرگتر امام پیشین است که می تواند جانشین او گردد، از بین برده و انحصار امامت در حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از همه ی جهات روشن و بدون مانع ساخت.

ناشناس ماندن

زندگانی امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام در محاصره ی دشمنان در محله ی عسکر که پایگاه نظامیان حکومت بود، باعث گشت که اکثریت شیعیان، با فضایل و کرامات امام حسن عسکری علیه السلام آشنایی پیدا نکرده حتی - آن طور که در روایت پیشین گذشت - شخص او را نیز نشناسند. این امر که به تنهایی می توانست مشکلات فراوانی را در امر وصایت و جانشینی ایشان به عنوان یازدهمین امام شیعیان ایجاد کند، مورد استفاده ی دشمنان قرار گرفته و آنان با استفاده از موقعیت ابوجعفر و جعل احادیث متعدد درباره ی اهمیت فضائل و تردید ناپذیری امامت او، شأن حضرت امام عسکری علیه السلام را مورد تردید قرار داده و حتی کوشیدند اصل وجود او، و شایستگی خدادادی وی را برای احراز مقام امامت شیعیان، مورد انکار قرار دهند. اینست که خود امام حسن عسکری علیه السلام در یکی از نامه های خویش، با لحنی شکایت آمیز، خطاب به شیعیان می فرمایند:

«هیچیک از پدرانم به مانند این همه گرفتاری که من در اثر شک و تردید این گروه پیدا کردم، گرفتار نشدند. پس اگر امامت، امری بود که فقط تا زمانی خاص باید به آن پایبند بوده و اعتقاد می داشتید و در پی آن منقطع می شد، جای تردید داشت. اما اگر امری است که تا امور الهی در جریان است، پیوسته ماندنی است؛ دیگر شک و تردید چه معنی دارد؟!» (۱) . از همین باب است که در کتب احادیث، علاوه بر آنچه از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله در امر امامت آن بزرگوار وارد شده، احادیث صریحه ای از امام جواد علیه السلام و روایات فراوانی از امام هادی علیه السلام، امر امامت او را مورد تأکید قرار داده اند. امام جواد علیه السلام فرمود: «امام بعد از من فرزندم علی است. فرمان او فرمان من، گفتار او گفتار من، و فرمانبری از او فرمانبری از من است. و امامت پس از او بر عهده ی فرزندش حسن است.» (۲) . و امام هادی علیه السلام بارها و به اشکال مختلف فرمود: «امام بعد از من حسن است و بعد از حسن، فرزندش حضرت قائم امام خواهد بود.» (۳) . و حتی برای رفع شبهه های ایجاد شده توسط دشمنان آگاه یا دوستان ناآگاه، گاهی علاوه بر تصریح به امامت، بر فضایل

۱- ۳۳. تحف العقول، صفحه ی ۵۱۷.

۲- ۳۴. کمال الدین، جلد ۲، صفحه ی ۵۰.

۳- ۳۵. مصدر پیشین، صفحه ی ۵۵.

و شایستگی های او نیز تأکید می فرمود: «فرزندم ابومحمد پاک نهادترین و قوی ترین فرد خاندان محمد صلی الله علیه و آله از جهت برهان و حجت الهی است. او فرزند بزرگتر من و جانشین من می باشد و ریسمانهای امامت و احکام آن به دست او می رسد. پس هر چه را که از من می پرسیدند از او بپرسید، و هر آنچه به آن نیازمندید در نزد اوست.» (۱) . از دیگر سو، خود امام عسکری علیه السلام نیز به خاطر ادای تکلیف الهی و شناساندن خویش به عنوان امام و مقتدای مسلمین و رفع تردیدهای مردم، معجزات فراوان انجام داده، کرامتهای بسیار از خود نشان داده و از اسرار زندگی و مکنونات دل بسیاری از شیعیان خبر داده اند که مشروح آنها در کتب مربوطه آورده شده و ما نیز به انگیزه ی بهره گیری از ابعاد مختلف این معجزات و کرامتها در مباحث آینده به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

برخی ویژگی های امام

عبادت و اطاعت پروردگار

آنانکه لذت مناجات با خدا را چشیده و جانشان از محبت خدا لبریز است، حتی لحظه ای را بی نام و یاد خدا نمی گذرانند و زندگی را جز در راه بندگی و فرمانبری خدا بر نمی تابند. امام عسکری علیه السلام نمونه اعلای محبت و انس با خدا بود.

۱- ۳۶. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۶.

محمد شاکری روایت کرده است: «مولا و اسـتادم امام حسن عسکری علیه السلام در محراب عبادت می نشست و به سجده می رفت و آنچنان سـجده و ذکرش را طولانی می کرد که من می خوابیـدم و بیدار می شدم و از شدت خسـتگی دوباره به خواب می رفتم، در حـالی که او هنـوز در سـجده بود.» (۱) . محمـد بن اسـماعیل نقل کرده است: «زمانی که ابومحمد عسـکری علیه السـلام در زندان بود. گروهی از بنی عباس و جمعی از منحرفین بر صالح بن وصـیف که زندانبان بود، وارد گشته و گفتند: بر او سختگیری کن و به او مجال آرامش مده! صالح جواب داد: با او چه کنم؟ و حال آنکه دو تن از شقی ترین و بدترین کسان را یافته بودم و برای شـکنجه و آزار او گماشـتم، اما چنـدی نگـذشت که آنان هم رو به عبادت و نماز آورده و کارشان دشوار گشت. سـپس فرمان داد تا آن دو گماشـته را حاضـر کردند و از آنان پرسـید: وای بر شـما، درباره ی این مرد چه کردید و چه نظری داریـد؟ گفتنـد: چه بگوییم دربـاره ی مردی که روزهـایش را روزه می گیرد و تمامی شـبهایش را به نماز و عبادت می گذراند؟ و جز به عبادت خدا سـخنی نمی گوید و به کاری مشـغول نمی شود، وقتی که به ما نگاه می کند بندبند وجودمان به لرزه درمی آید، چنانکه اختیار خویش را از دست می دهیم.» (۲) .

۱- ۳۷. غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲- ۳۸. اعلام الوری، صفحه ی ۳۶۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۶.

دانش و حکمت

بـدون شـک علم هر امـام معصوم که از سرچشـمه ی وحی الهی نشأت می گیرد و بـاب علم الهی به شـمار می رود، از چنـان عظمت و وسـعتی برخوردار است که قابل توصـیف نمی باشد. تجلی چنین علمی در وجود شریف امام عسکری علیه السلام از لابلای فرمایشات ایشان و روایاتی که حاکی از آگاهی های غیبی آن بزرگوار است به خوبی آشکار است. با این همه اعتراف بزرگـترین طـبیب و دانشـمند ملازم دربـار عباسـیان که فردی مسـیحی به نـام «بختیشوع» است، می توانـد گواهی بر ثبوت این اعلمیت و افضـلیت امام علیه السـلام، حتی در نزد مخالفین ایشان باشـد. او خطاب به شاگرد خود «بطریق» می گویـد: «به سوی ابن الرضا ابومحمد عسـکری برو، و بدان که او در زمان ما دانشـمندترین انسان در زیر این آسـمان است و بر حذر باش که در آنچه به تو دستور می دهد اعتراضی بر او نداشته باشی.» (۱) . همین علم و حکمت سرشار امام علیه السلام بود که می توانست یکی از دلایـل عمـده ی خـوف خلفـای جـور عباسـی از او باشـد، چرا که اگر راه بهره گیری مردم از دریـای بی انتهـای علـوم اهلبیت علیهم السـلام بـاز می مانـد و پرده هـای جهـل عمومی کنـار می رفت، دیگر کسـی در برابر بی مایگان شـهوت پرسـت دربار، سر فرود نمی آورد و یوغ ستم جباران دور

۱- ۳۹. مختار خرائج، صفحه ی ۲۱۲ و ۲۱۳ – بحار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۶۰.

از معرفت و انسانیت را، بر شانه نمی کشید. بلکه همگان در سایه ی معارف الهی اهلبیت علیهم السلام، چراغ هدایت قرآنی را فرا راه خود قرار داده، با مددگیری از سنت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، پا بر لاشه ی قدرتمندان دنیا پرست نهاده، تا قله های شرف و سعادت دنیا و آخرت پیش می رفتند. دانش و معارف امام عسکری علیه السلام همچون دیگر امامان معصوم شیعه علیهم السلام نه فقط در رشته ی شریعت و احکام دینی، بلکه در همه ی زمینه ها جلوه ای اعجاز آمیز داشت؛ بدان سبب که این معارف و آگاهی ها نه بر اساس تحصیل و اکتساب، بلکه براساس افاضات غیبی و اشراقات الهی بدست می آمد و محدود به حد خاصی نبود. ابوحمزه نصیر خادم گوید: بارها و بارها شنیدم که حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام با غلامان غیر عرب خود و دیگر کسانی که برخوردی با حضرت داشتند، با زبان خود آنها سخن می گفت و در بین آنان رومی و ترک و ایرانی و غیره وجود داشت. من از این امر شگفت زده می شدم و با خود می گفتم: او در مدینه به دنیا آمده است و تا زمان فوت پدرش حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام، نه بر کسی در این مورد ظاهر شده و نه کسی او را دیده است. پس این همه زبانهای مختلف را چگونه و از کجا می داند؟! یکبار ایشان رو به من کرد و فرمود: «همانا خداوند حجت خویش را از بین سایر آفریدگانش ممتاز و مشخص قرار داد و به او معرفت هر چیزی را عنایت فرمود. پس او زبانها و نسب مردمان و حوادث روزگار را می شناسد. و اگر جز این بود بین حجت الهی و کسانی که

حجت بر ایشان فرستاده شده است فرقی باقی نمی ماند.» (۱) .

زهد و بی رغبتی به دنیا

هر انـدازه معرفت خداوند در دل فزونی گیرد، شوق لقای او در جان شدیدتر گردد. و هر مقدار شوق لقای آن محبوب حقیقی در وجود انسان شـدت یابد، بی رغبتی به دنیا و لذات زودگذر آن در زندگانی او جلوه ی بیشتری پیدا می کند. ممکن نیسـت انسان دل در گرو محبت خدای باقی نهاده و نعیم جاودانی آخرت را یقین داشـته باشد، با این همه اسـیر لذات فانی دنیا باشد و چرب و شـیرین زودگذر آن در زندگانی او جلوه ی بیشتری پیدا می کند. امام حسن عسکری علیه السلام کسی بود که سجده های طولانیش شب را به سحر پیوند می داد و مناجات های عارفانه اش هر دلمرده ی دنیازده ای را حیاتی آسمانی می بخشید. او که چون جـد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السـلام دنیـا را سه طلاـقه کرده و از نعیم دنیا جز به آن انـدازه که زاد و توشه ی آخرت باشـد چشـمداشتی نـداشت، چگونه می توانست متهم به بهره گیری از لذایذ دنیا و فراموشـی یاد خدا گردد؟! کامل بن ابراهیم مدنی که برای پاسـخی بر شـبهه ای کلامی، از سوی گروهی به نزد امام حسن عسـکری علیه السـلام روانه شده بود می گوید: زمانی که بر مولایم ابومحمد علیه السلام وارد شدم، جامه ای سپید و نرم و قیمتی بر

۱- ۴۰. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۰، حدیث ۱۱.

تن او دیدم. با خود گفتم: ولی خدا و حجت او چنین لباس نرمی می پوشد و در عین حال ما را به همیاری و همدلی با برادران دینی می خواند و از پوشیدن چنین جامه ای باز می دارد؟ حضرت بی آنکه من کلامی ابراز کنم، تبسمی نموده و در حالیکه دو آستین خود را بالا می زد، جامه ی مویین سیاه و خشنی را که در زیر آن لباس و بر روی پوست خود پوشیده بود نشان داد و فرمود: «ای کامل، این برای خداست و آن برای شما.» (۱) .

حلم و بردباری

اوج قدرت روحی انسان آنجا متجلی می شود که وقتی در برابر خطای دیگران و بی حرمتی های وارده بر او غضبناک می گردد، با یاد خدا بر رفتار و گفتار خویش مسلط باشد و از دایره ی حقیقت و مصلحت پا را فراتر نگذارد. بلکه در چنین حالی با آنان که به بدرفتاری با او اقدام کرده و آزارش داده اند به عطوفت و لطف رفتار نماید و در ارشادشان بکوشد. بردباری و حلم شکوهمند امام عسکری علیه السلام را، می توان در طی آن همه سال محاصره و حبس و شکنجه بخوبی درک کرد. و با دقت در قضایایی همچون: مهار کردن و زین نهادن بر اسب به دستور خلیفه، و ربوده شدن وسایل و البسه ی پدر بزرگوارش توسط غلامان - که پیشتر ذکر شد - اوج بردباری و کرامت نفس آن بزرگوار را دریافت. با این

ص:۴۲

۱- ۴۱. بحارالانوار جلد ۵۰، صفحه ی ۲۵۳، حدیث ۷.

همه، جریانی که «یحیی بن قتیبه ی اشعری» روایت کننده ی آنست، در این مورد، موجب شگفتی است. او می گوید: زمانی که امام علیه السلام به پیشنهاد نحریر زندانبان و با موافقت «معتمد» به جایگاه شیران درنده سپرده شد؛ شیران در اطرافش حلقه زدند و او در بین آنان به نماز ایستاد. معتمد از جریان امر مطلع گردید و بر امام حسن عسکری وارد شده اظهار ندامت کرد. با تضرع و زاری از او درخواست کرد که برای او دعا نماید تا بیست سال بر خلافت باقی بماند. کرم و بزرگواری و نهایت حلم و بخشندگی امام چنان بود که دست به دعا برداشت و گفت: «خدا عمرت را طولانی گرداند.» (۱) نفرمود خدا خلافتت را طولانی کند که اعانت بر ظلم باشد؛ بلکه خیرخواهانه دعا کرد تا عمرش طولانی شود، چه بسا به خود آید و توبه کند و راه صلاح و رستگاری پیش گیرد!

کرم و بخشندگی

یکی از راویان، معروف به «ابن کردی» از شخصی به نام محمد بن علی بن ابراهیم نقل کرده است که گفت: معیشت بر ما سخت گشت،

ص:۴۳

۱- ۴۲. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۰. قابل ذکر است که جریان انداخته شدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در جایگاه شیران که حتی در بعضی از زیارات مخصوصه ی آن بزرگوار مورد اشاره قرار گرفته است در کتابهای بسیاری نقل شده ولی در اکثر آنها از جمله کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۸، بطور خلاصه ذکر شده و به مسأله ی دعای حضرت عسکری علیه السلام، برای معتمد اشاره ای ندارد.

پـدرم گفت: برخیز تـا بـا هم به نزد ابومحمـد علیه السـلام برویم، که او به جـوانمردی و بخشـندگی موصوف و معروف است. پرسـیدم: او را می شناسـی؟ گفت او را هرگز ندیده ام و نمی شناسم. پس به قصد دیدار او راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقـدر محتـاجیم به اینکه بفرمایـد پانصـد درهم به مـا پرداخت شود: دویست درهم برای مخـارج لباس، و دویست درهم برای خریـد آرد، و صـد درهم برای بقیه ی مخارج. من هم پیش خود گفتم: ای کاش سـیصد درهم نیز به من بپردازد؛ با صد درهم آن الاغی می خرم، صد درهم را برای مخارجم و صد درهم دیگر را برای خرید لباس صـرف می کنم و به سـمت بلاد جبل - همـدان و قزوین - مسـافرت خواهم کرد. وقـتی که به در خـانه ی او رسـیدیم، غلامـش بیرون آمـد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند. چون بر مولا ابومحمد علیه السلام وارد شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: ای علی! چه چیز باعث شـد دیـدار مـا را تـا این وقت به تأخیر انـدازی؟ جواب داد: مولای من، از اینکه شـما را با این اوضاع و احوالی که دارم دیـدار کنم، خجـالت می کشـیدم. وقتی از نزدش بیرون آمـدیم، غلامـش نزد ما آمـد و کیسه ای را به پـدرم داد و گفت: این پانصـد درهـم اسـت، دویسـت درهـم برای لبـاس، دویسـت درهـم برای آرد و صـد درهم برای مخـارج. و کیسه ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم را پول خرید الاغی

صفحه ۴۵] قرار ده و صد درهم را برای لباس و صد درهم دیگر را هم برای مخارج دیگر مصرف کن؛ اما بسوی بلاد جبل مرو و به «سورا» برو. ابن کردی می افزاید که محمد به «سورا» رفت و در آنجا با زنی ازدواج کرد و شغلی یافت که امروز چهار دینار درآمد دارد. (۱) .

دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان

امام حسن عسکری علیه السلام همچون دیگر امامان و برگزیدگان الهی که همگی مظهر رحمت و لطف بی منتهای خداوند بشمار می آیند، با قلبی آکنده از مهر و دلی سرشار از محبت، مراقب حال شیعیان خود بوده و در سختی ها و بروز شبهات، با دادن تذکرات و نوشتن نامه های هشداربخش و بیدار کننده، از انحراف آنان جلوگیری می فرمودند. - در همین باره شخصی به نام محمد بن ربیع شیبانی نقل کرد که من در اهواز با یکی از زرتشتیان مباحثه و مناظره ای داشتم و سپس به سامراء آمدم، در حالی که برخی گفتارها و شبهات آن مرد زرتشتی در دلم رخنه کرده و نسبت به توحید الهی تردید برایم ایجاد کرده بود. روزی بر در خانه ی احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابومحمد علیه السلام از دار عامه - منزلی که محل مراجعه ی عموم مردم بود - خارج گشته رو به من آورده و با انگشت سبابه ی خود اشاره فرمود: «أحد أحد فوحده» - خدا یگانه است، خدا یگانه است پس او را یگانه بدان -

ص:۴۵

۱- ۴۳. ارشاد مفید، صفحه ی ۳۲۰ و ۳۲۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۳۶ و ۴۳۷.

و من با شـنیدن این سـخن بیهوش گشـته و افتادم. (۱) . - خود آن بزرگوار در نـامه ای که به اسـحاق بن اسـماعیل نیشـابوری نگاشـته است می فرماید: «من به خاطر رقت قلبی که نسـبت به شما دارم، و به سبب اینکه دوست دارم همگی در دنیا و آخرت به آرزوهایتان دست یابید و در هر دو سرا با ما باشید، می خواهم که خداوند جل و علا مرا فراخواند.» (۲) . - و در جای دیگر از همین نامه خطاب به شـیعیان می نویسد: «در آنچه به نفع شـما یا به زیان شـما بود بین ما و شـما سـخن به درازا کشید، و اگر نبود که از جانب خدا باید نعمت دین بر شـما تمام می گشت، هرگز بعد از شهادت پدرم علیه السلام هیچ نوشته ای بسوی تان نمی فرسـتادم و هیچ کلامی از من نمی شـنیدید. شـما از سـرانجام کار خویش در غفلت و بی خبری هستید.» (۳) . - در همین راسـتاست که حضـرت علیه السلام در جواب یکی از دوستان خود که درباره ی اختلاف موالی در امامت او برایش نامه نوشته است می نگارد: «هیچکس بیشتر از آنچه سید رسولان و پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آیه و نشانه و دلیل بر نبوت خود اقامه کرد نمی تواند اقامه

ص:۴۶

۱- ۴۴. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۵، حدیث ۲۰.

۲- ۴۵. رجال کشی، صفحه ی ۴۸۳.

۳- ۴۶. مصدر پیشین.

کنـد، با این همه او را ساحر و کاهن و دروغگو نامیدنـد... پس آنکس را که در گمراهی به چپ و راست می رود واگذار که چوپـان هرگـاه اراده کنـد می توانـد گله اش را بـا کمترین سـعی جمع کنـد. اما آنچه درباره ی اختلاف موالی نوشـته ای، اگر درباره ی وصـیت امام پیشـین و بزرگتر بودن امام بعـدی در بین فرزنـدان اوست که هیچ تردیدی جا ندارد - چون هم وصـیت صورت گرفته و هم بعد از فوت ابوجعفر، فرزند بزرگتر بودن منحصر در اوست -» (۱) .

گواهی دشمنان بر فضیلت امام

فضائل و مناقب امام حسن عسـکری علیه السـلام به قدری زیاد و با عظمت بود که در آن شرایط سخت و استثنایی که به نوعی نهانزیستی شـباهت پیدا کرده بود، باز هم در بین دوست و دشمن بروز و ظهور داشت، و هر کس با نام ابومحمد حسن بن علی - ابن الرضا - علیهم السـلام آشنایی پیدا می کرد دنیایی از محاسن، نیکویی ها و مکارم اخلاقی را با آن همراه می یافت. یکی از کـارگزاران حکـومت عباسـی در آن دوران احمـد بن عبیـدالله ابن خاقـان بود که پـدرش عبیـدالله وزارت دربـار را داشت و خودش بعـدها مسـئولیت جمع آوری خراج و مالیات بنـدی بر اراضـی، در نواحی قم را پیـدا کرد و بنا به نقل تاریـخ نگاران از معاندترین و سرسخت ترین دشمنان اهلبیت علیهم السلام بود.

۱- ۴۷. کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۲۹۳ - مختار خرائج، صفحه ی ۲۹۱.

سالها پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، در جلسه ای که تعدادی از راویان نیز در آن حضور داشتند؛ ذکری از آل ابوطالب مقیم در سامراء و کیفیت سلوک و میزان نیکوکاری و ارزش آنان در نزد خلفا به میان آمد. احمد بن عبیدالله گفت: در سامراء، نه دیدم و نه شناختم مردی از علویان را که همانند و همپایه ی حسن بن علی بن محمد بن الرضا باشد. و نشنیدم که هیچکس در میزان هدایت و آرامش و پاکدامنی و بزرگزادگی و کرامت، همچون او باشد، نه تنها نزد خاندان خودش، بلکه نزد سلطان و همه ی هاشمیان و فرماندهان و وزیران و کاتبان و مردم عادی، چنانکه او را بر سالمندان و صاحب منصبان خود نیز مقدم دارند. و شگفت است که وقتی همین وزیر زاده، از رفتار پدرش با امام حسن علیه السلام ناراحت و نگران شده و به او اعتراض می کند که ای پدر این که بود که دیروز اینقدر اکرام و احترامش کردی و به بزرگی ستودی، او را بر مصلای خویش نشاندی و جان خود و پدر و مادرت را قربان او خواندی؟! وزیر می گوید: فرزندم! او، «ابن الرضا» امام رافضیان بود. سپس درنگی می کند و می گوید: ای فرزند اگر خلافت از خاندان بنی عباس گرفته شود، هیچکس جز او سزاوار آن نیست. زیرا او به خاطر فضیلتش و عفاف و هدایت و حفظ نفس و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و درستکاریش، تنها کسی است که شایستگی خلافت را دارد. وزیر زاده احمد بن عبیدالله گوید: با شنیدن این سخنان نگرانی و اندیشه و غضبم بر پدرم زیادتر شد.

و حتی مشایخ و بزرگان قومش مقدم می شمردند. و همه می گفتند: او امام رافضیان است. پس ارزش او را بزرگ یافتم؛ چون هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر اینکه از او به نیکویی یاد می کرد و او را ستایش می نمود. (۱) . به راستی چه نگون بختی و شقاوتی از این بالا‌تر که جامعه ای با وجود چنین امامی که مظهر همه ی خوبیها، خلاصه ی همه ی فضیلتها و وارث همه ی انبیاء و اولیاء و صالحان است، و آفتاب جلالت و عظمتش حتی خانه ی سیاه دلهای طاغوت زده را نور می بخشد، به امیر و حاکمی که خود مأمور شیطان و محکوم هواهای پست نفسانی است رو کند و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله را که معیار همه کرامتها و ارزشهاست به تبهکار ستم پیشه ای ببخشد که همه ی شرافت ها را در پای جامی شراب و کنیزی مست قربانی می کند! و همه ی فضیلتهای انسانی و کرامت های اخلاقی را در زیر پایه های کاخ شهوت و غرور و دنیاپرستی خود دفن می نماید! دریغ و درد که امام نور تنها می ماند و چراغ هدایت

به گوشه ی زندانها و سیاه چالها انتقال می یابد!

ص:۴۹

۱- ۴۸. نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ - کمال الدین، جلد ۱، صفحه ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

تأملی در معجزه ی باران

اشاره

در اینجا ذکری از یکی از معجزات امام حسن عسکری علیه السلام، خالی از لطف نیست. آن حضرت کرامتها و معجزات فراوانی داشته است که ذکر همه ی آنها مجالی گسترده تر می طلبد. (۱) . اما برخی از این معجزات علاوه بر اینکه دلیلی بر امامت و نشانه ای بر عظمت و جلالت آن حضرت است، نوعی بیدارباش و آگاهی بخشی را نیز به همراه دارد و از این جهت نیز در خور تأمل و دقت است. یکی از این کرامات و معجزات، در قحطسالی سامراء صورت می گیرد که علی بن حسن بن سابور آن را چنین نقل می کند: در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، در سامراء قحطی و خشکسالی به مردم رو آورد، همه ی اهل مملکت برای طلب باران بیرون رفتند و سه روز پیاپی نماز باران گزاردند و دعا کردند، اما باران نیامد. روز چهارم، «جاثلیق» همراه با مسیحیان و کشیشان رو به صحرا نهاد. در بین آنان راهبی بود. همینکه دست به دعا برآورد؛ آسمان از ابر پوشیده شد و بارانی سرشار و پیاپی باریدن گرفت. پس بسیاری از مردم شک کردند و با شگفتی به آیین مسیحیت گرویدند. خلیفه که از این امر باخبر گردید، در پی حسن بن علی علیهماالسلام فرستاد که در زندان بسر می برد. پس او را از زندانش خارج ساخته و به آن حضرت عرض کرد: امت جدت را

۱- ۴۹. طالبین به بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۴۷ تا ۳۰۶ مراجعه نمایید.

دریاب که هلاک شدند. فرمود: من انشاءالله تعالی فردا به صحرا بیرون خواهم رفت و شک مردم را از بین خواهم برد. «جاثلیق» در سومین روز نیز همراه با کشیشان بیرون رفت و امام حسن علیه السلام نیز در میان تنی چند از اصحاب خود رو به صحرا نهاد و همین که راهب را دید که دستش را برای دعا بالا برده یکی از اصحابش را دستور داد که دست راست او را گرفته و آنچه را بین دو انگشت خود دارد بگیرد. امر امام علیه السلام را اطاعت کردند و از بین دو انگشت او استخوان کوچک سیاهی را خارج ساختند. پس حضرت امام حسن علیه السلام آن را به دست خود گرفته و به راهب فرمود: اکنون طلب باران کن. او طلب باران کرد، اما این بار بر عکس شد و آسمان که ابری بود صاف گشت، ابرها ناپدید شدند و خورشید روشن و داغ ظاهر گشت. خلیفه پرسید: این استخوان چیست ای ابومحمد؟! حضرت فرمود: این مرد به قبر یکی از پیامبران الهی گذر کرد و در آنجا این استخوان را یافت؛ و اینک اثر این استخوان است، چرا که استخوان پیامبری رو به آسمان ظاهر نمی گردد مگر اینکه از آسمان بارانهای تند و پیاپی می بارد. آنگاه امام علیه السلام دعا فرمود و خداوند به برکت دعای او قحطی را از میان برداشت. (۱) .

۱- ۵۰. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۵ - کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۳۱۱.

براستی اگر استخوان پیامبری – که از دنیا رفته – چنین خاصیتی داشته باشد که حتی در دست یک مسیحی ملحد، باران رحمت الهی را از آسمان نازل گرداند. وجود سرشار از رحمت و کرامت فرزند و جانشین و پاره ی تن برترین پیامبران چه اثر و خاصیتی خواهد داشت؟! چرا باید همه ی اهل یک مملکت به اصطلاح اسلامی سه روز نماز بخوانند و دعا کنند و قطره ای باران نیاید، ولی دعای یک راهب با استخوان کوچکی از پیامبری در گذشته، بارانی سیل وار به همراه داشته باشد؟ این چه طلسمی بوده که دل و جان پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله را به بند کشیده و چه رمزی در کار بوده که این همه غفلت و وانهادگی را نصیب مسلمانان معاصر ائمه علیهم السلام نموده است؟! چه می شد اگر چنین کرامتهایی، پرده ی سیاه تعصبات و غرض ورزیهای کور را، کنار می زد و حرکتی به مردم می داد، تا از آثار یک استخوان عبرت گیرند و جان پیامبرشان، و تجسم زنده ی قرآن و سنت او را دریابند و خلیفه ی واقعی او را که ولایتش ادامه ی ولایت اوست، واسطه ی همه ی فیوضات رحمانی و وسیله ی فوز و رستگاری خود در دنیا و آخرت قرار دهند؟! چه می شد اگر آن مقدار که یک مسیحی برای استخوان پوسیده ی پیامبری ارزش قائل بود، مسلمانان برای فرزند زنده ی پیامبرشان ارزش قائل می شدند؟!

ص:۵۲

وظیفه ی ما

اینک این ما و تکرار تاریخ، اینک این ما و فرزند همان امام علیه السلام. در بین ما هم کم نیستند که به تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله که در موزه ی توپ کاپی ترکیه نگهداری می شود و یا به تصویری که با قدرت خیال از شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله توسط یک مسیحی نقاشی شده است، بیشتر از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت می دهند. راستی ما چقدر امام عصر خویش را می شناسیم؟ تا چه اندازه با آرمانهایش آشنا هستیم؟ برای یاری او چه کرده ایم و چه می کنیم؟ دشمنانش چه کسانی هستند و برای دفع توطئه های آنان چه باید کرد؟ برای تنها نماندن امام خود در مقابل آنان تا چه اندازه حاضر به فداکاری هستیم؟ راستی انتظار چه معنایی دارد و آماده شدن برای شهادت در رکاب حضرت مهدی علیه السلام از ما چه می طلبد؟

مبارزه و ستم ستیزی امام

مبارزه با ظالمان و غاصبان خلافت، یکی از ابعاد تفکیک ناپذیر حیات ائمه معصومین علیهم السلام است؛ اگرچه مشکل مبارزه در هر دوران برحسب شرایط مختلف و اقتضائات گوناگون تغییر می یافته است. اگر امام علیه السلام در برابر ستمگری ها و حق کشی های خلیفه های جور ساکت می ماند و تنها به ذکر و دعا و نماز خویش مشغول می گشت، دیگر این همه زندانی کردن و شکنجه دادن آنان چه دلیلی می توانست داشته باشد؟ اگر کسی امام علیه السلام و سیره ی او را بشناسد و او را به عنوان قرآن مجسم

و تجسم بخش همه ی ابعاد تعالیم اسلام قبول داشته باشد، بدون شک ویژگی مبارزه جویی امام علیه السلام را باور خواهد داشت، حتی اگر هیچ شاهد گویایی در این زمینه در کتب تاریخی نیابد. و چگونه می توان انتظار داشت که این بعد از حرکت امام علیه السلام در کتب تاریخ و روایت به تفصیل با ذکر شواهد انعکاس یافته باشد؟! در حالیکه در آن زمان اصل مبارزه بر اساس مخفی کاری و تقیه صورت می گرفته و پیچیدگی خاص آن اقتضاء می کرده که حتی بعضی از اصحاب و رابطهای حضرت هم از چگونگی آن مطلع نشوند. و از سویی دیگر وقتی می بینیم قلمهای بسیاری شکسته شده و قلمهای بسیاری به خدمت دربار درآمده و قلم بدستان طرفدار اهل بیت علیهم السلام، تحت پیگرد قرار گرفته اند و زندانهای مختلف از وجود راویان احادیث آنان انباشته شده است، چگونه می توان توقع داشت که کیفیت مبارزه ی پیشوای محصوری چون امام حسن عسکری علیه السلام با جزئیات آن ثبت و ضبط شده باشد؟! با این همه نمونه های کوچکی در این زمینه که در بین روایات به ندرت یافت می شوند، می توانند به روشنی گویای این سیر مبارزه ی منفی در افعال و گفتار و نوشتارهای امام حسن عسکری علیه السلام باشند. - «عمر بن أبی مسلم» نقل کرده است که مردی از اهالی مصر به نام «سیف بن لیث» که یکی از وابستگان دربار به نام «شفیع خادم» زمین او را غصب کرده و او را از آن بیرون رانده بود، به سامراء آمد تا به خلیفه ی وقت شکایت کند. ما به او سفارش کردیم که نامه ای به ابومحمد - حضرت امام حسن عسکری علیه السلام - بنویسد و از او بخواهد که

در آسان شدن کارش به او کمک نماید. او نامه را نوشت و فرستاد. امام علیه السلام در جوابش نوشت: «نگران مباش. زمین تو به تو بازگردانده می شود. پس نزد سلطان مرو و پیش همان وکیلی برو که هم اکنون زمین تو در دست اوست و او را از حاکم برتر و سلطان واقعی، خدای یکتا و پروردگار عالمیان بترسان.» مرد مصری بازگشت و به دیدار وکیل رفت. وکیل که زمین تحت تصرفش بود گفت: وقتی تو از شهر بیرون رفتی، شفیع نوشته ای به من داد که به موجب آن تو را فراخوانم و زمینت را به تو باز پس دهم. (۱) . آری: «یریدون أن یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به». - جریانی دیگر از همین باب که با جلوه ای از کرامت و کرم امام نیز آمیخته است، داستان جوانی است هاشمی که در مسجد زبید سامراء، با یکی از راویان احادیث امام عسکری علیه السلام به نام «ابوجعفر محمد بن عیسی زرچی» دیدار می کند و برایش نقل می کند که دو عمو داشت یکی ثروتمند و دیگری مستضعف و بی چیز، برادر فقیر روزی ششصد دینار از مال برادر ثروتمند را که برادر بزرگترش بود به سرقت می برد. برادر بزرگتر با خود می گوید: نزد حسن بن علی بن محمد ابن الرضا علیهم السلام می روم و از او می خواهم که با برادرم به طریقه ای سخن

۱- ۵۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۳ و ۴۴۴ - مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۲ و ۴۳۳.

گویـد که مالم را پس دهـد. آن شب رفتن را به تأخیر می انـدازد و وقت سـحر تصـمیمش عوض می شود و با خود می گوید: نزد «اسـپاس ترک»، ملازم خلیفه، می روم و از برادرم به او شـکایت می کنم. با این اندیشه سـحرگاهان بر «اسپاس ترک» وارد می شود و او را در آن سـاعت مشـغول بازی تخته نرد می بینـد، پس در گوشه ای می نشـیند و منتظر اتمام بازی آنان می شود که ناگهان فرسـتاده ای می آید و می گوید: من از نزد حسن بن علی علیهماالسـلام آمده ام پس دعوت او را اجابت کن. او بر می خیزد و همراه غلام به دیدن حسن بن علی علیهماالسـلام می رود. امام علیه السـلام به او می فرماید: «تو را سـر شب حاجتی به مـا بود، اما هنگام سـحر نظرت برگشت، برو همیان پولی که از تو گرفته شـده بود باز پس داده شـد. و از برادرت نزد این از خـدا بی خـبران، شـکایت مکن؛ بلکه به او نیکی کن و از مـالت به او ببخش. و اگر خـود به او نمی بخشـی پس او را بسوی ما بفرست تا مالی به او عطا کنیم.» - جوان هاشـمی سـپس افزود - عمویم وقتی از نزد امام علیه السـلام بیرون آمـد، غلام خود را دید که با خوشحالی آمده بود تا موجود بودن کیسه ی پول را به او خبر دهد. (۱) .

ص:۵۶

۱- ۵۲. کمال الدین، جلد ۲، صفحه ی ۱۹۴ و ۱۹۵.

خلفای جور معاصر با امام عسکری

دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام که بیش از چهار پنجم آن، در زمان امامت پدر بزرگوارشان امام علی النقی علیه السلام سپری گشت، مقارن با حکومت چند تن از خلفای جور عباسی است که نگاهی گذرا به تاریخ حکومت آنان، در شناخت وضعیت عمومی دوران پرنشیب و فراز زندگانی یازدهمین امام معصوم علیه السلام بی تأثیر نبوده و می تواند ما را در درک بهتر وضعیت مخاطره انگیز و شرایط دشوار زندگی و امامت آن بزرگوار یاری دهد. الف) متوکل: دشمن سرسخت آل ابوطالب علیه السلام و نسبت به شیعیان بسیار سختگیر بوده است. کینه ی شدید و غضب خانمانسوز او، نسبت به کسانی که متهم به دوستی اهلبیت علیهم السلام بودند، در تاریخ شهرت دارد. آنان را از کار برکنار می کرد و مستمری بیت المال را از آنان قطع می نمود و مال و ناموسشان را به یغما می برد. دشمنان اهلبیت علیهم السلام و جاعلان اخبار و احادیث علیه آنان را، گرامی می داشت و مقامشان را می افزود. به نقل تاریخ نگاران، هیچکس چون او در تاریخ، اهتمام به امر خبرچینان و جمع آوری اخبار، نداشته است. گویند وقتی ناقلان اخبار برای او از حرکت جمعی شیعیان بسوی مدینه یا سامراء خبر می آوردند، گماشتگانی بر راهها مقرر می کرد، تا وجوهات شرعیه را که به نزد امام علیه السلام می رسید مصادره کنند. نسبت به امام هادی علیه السلام سختگیری های فراوان داشت و همو بود که به یحیی بن هرثمه دستور داد که با سیصد نفر از لشکریان بسوی

مـدینه حرکت کنـد و با نامه ای خدعه آمیز، او را به سامراء بکشاند. و نیز همو بود که دسـتور داد حرم و قبر مطهر امام حسـین علیه السلام را تخریب کرده و زمین آن را شخم زنند و هیچ آثاری از مقابر مطهر عراق باقی نگذارند. و نیز همو بود که دستور داد زبان ابن سـکیت را - که گفته بود قنبر خادم علی علیه السـلام از تو و دو فرزندت بهتر است - از پشت سـر بیرون کشـند و شکمش را پاره کننـد. عاقبت پس از اهانتی که به امام هادی علیه السـلام روا داشت به نفرین حضـرت دچار گشـته کشـته شد.
ب) منتصر: متوکل در شب چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۹ به دعای امام هادی علیه السلام کشته شد و پسرش منتصر به جای او به حکومت رسید، مدت خلافت او اگرچه بیش از شـش ماه طول نکشید لکن گشایش و فرجی در کار شیعیان آل ابوطالب علیه السـلام به شـمار می آمد؛ زیرا منتصر در حق آنان به عطوفت و نیکی رفتار می کرد و مالهای بسیاری را در بین آنان توزیع می نمود. و بیشتر ترجیـح می داد که در هر کـاری بـا آنچه پـدرش (لعنه الله) انجـام می داد مخـالفت ورزد و با روش و مسـلک او ضـدیت کامـل داشت. هیـچ موردی از دسـتگیری یـا حبس و قتل شـیعیان به دست او در کتب تاریخی ذکر نشـده است. طبری گویـد: اولین کاری که به دست منتصـر پس از کسب خلافت صورت گرفت عزل صالـح بن علی از امارت مدینه و نصب علی بن حسـین بن اسماعیل به جای او بود. نقل شده است که در حین وداع با علی بن حسین گفت: ای علی من تو را به شهری می فرستم که به منزله ی

گوشت و خون من است، پس مواظب باش که با آل ابی طالب چگونه رفتار می کنی. ج) مستعین: احمد بن محمد بن معتصم، در روزی که منتصر وفات کرد به عنوان خلیفه، مورد بیعت قرار گرفت. دو تن از فرماندهان ترک به نام «بغا» و «وصیف» در زمان او متولی امور حکومت بودند. معتز و مؤید فرزندان متوکل به دستور او زندانی شدند تا مبادا علیه حکومت فتنه انگیزی کنند. زمانی که مستعین در دارالسلام بغداد بسر می برد، گروهی از موالی که مورد بی مهری مستعین و دو وزیر ترک او قرار گرفته بودند؛ در سامرا توطئه ای چیدند و معتز را از زندان خارج ساخته با او بیعت کردند. در سال ۲۵۱ مستعین پس از نبرد با ابواحمد و لشکریانش که همگی از موالی بودند، عاقبت تن به صلح داد و خود را از خلافت خلع کرد و قرار شد که همراه با خانواده اش به سوی «واسط» سفر کند. اما در بین راه فرستاده ی معتز به نام سعید بن صالح راه بر او گرفت و سرش را بریده و به سوی معتز فرستاد. مستعین نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام و پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام سختگیری فراوان داشت. د) معتز: پس از کشتن مستعین، معتز خلافت بلامنازع عباسیان را به عهده گرفت. او که نامش محمد و فرزند متوکل بود، در محرم سال ۲۵۲ از عموم مردم بیعت گرفت و در طی حکومت خود جنایات فراوان در حق شیعیان و خصوصا امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام انجام داد. او در سال ۲۵۴ به وسیله ی زهر، امام دهم حضرت علی النقی علیه السلام را

ص:۵۹

به شهادت رساند و پس از آنان تصمیم قطعی در شهید نمودن امام حسن عسکری علیه السلام داشت. او بارها امام عسکری علیه السلام را از زندانی به زندان دیگر منتقل می ساخت و اهانت بسیار در حق ایشان روا می داشت. او از میان اتراک متعصب ترین و خشن ترین آنان را بر امارت مدینه و مراقبت اهل بیت علیهم السلام گماشته بود. او به خاطر ترس از سلب حکومت، همه ی سران مقتدر و صاحب نام را تحت مراقبت داشت و با اندک اتهامی آنان را دستگیر کرده و می کشت. همین امر باعث خروج بعضی سران گشته و عاقبت سبب قتل او شد. در کیفیت قتل او مسعودی گفته است: برخی معتقدند که از خوردن و آشامیدن باز داشته شد تا در اثر گرسنگی و تشنگی جان داد. برخی دیگر عقیده دارند که آب جوشان به روده هایش تزریق کردند به گونه ای که تمام احشایش ورم کرد و مرد. اما مشهورتر آن است که وارد حمامش نمودند و حمام را گداختند و او را از خارج شدن بازداشتند، پس از آنکه از حرارت و تشنگی جانش به لب رسید، او را خارج ساخته و قدحی آب، همراه با یخ به او خورانیدند بطوری که کبدش متلاشی شد. ه-) مهتدی: محمد بن واثق نوه ی هارون الرشید بود که در سال ۲۵۵ به حکومت رسید و دست به کشتار ترکان زد و آنان بر او شوریدند و صالح بن وصیف را که مقربترین و بزرگترین وزیر و محل اعتماد او بود کشتند و سرش را بر در خانه ی مهتدی آویختند؛ تا خواری و ذلت او را به نمایش گذارند. مهتدی عاقبت به دست همین اتراک کشته شد،

در حالی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هنوز به دستور او در زندان بسر می بردند. ابوهاشم نقل کرده است که من در حبس مهتدی با حضرت ابومحمد علیه السلام همراه بودم که شبی به من فرمود: «این طاغی امشب اراده کرده است که اراده ی الهی را به بازی گیرد در حالی که خداوند رشته ی عمر او را قطع می گرداند.» چون صبح شد فتنه ی اتراک بر مهتدی شروع شده بود و مردم هم به خاطر عقاید باطل مهتدی، با اتراک همراه شدند و او را کشتند. در حالی که او تصمیم قطعی بر کشتن ابومحمد علیه السلام داشت. و) معتمد: پس از کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶، ه. ق احمد بن متوکل به حکومت و خلافت دست یافت. او بر خلاف مهتدی، دیگر باره اتراک را منزلت و مقام بخشید و از عداوت آنان نسبت به خاندان ابوطالب بهره های فراوان گرفت. او به شکل های مختلف سعی در از بین بردن امام حسن عسکری علیه السلام داشت و به نحریر اجازه داد که سخت ترین رفتار را در حق آن بزرگوار داشته باشد و حتی او را پیش شیران اندازد. او بطور مرموزی در فریب افکار عمومی می کوشید و در ظاهر از مخالفت و ابراز عداوت اهل بیت سر باز می زد. مقرر کرده بود که حضرت امام عسکری علیه السلام هر هفته دو بار از محل سکونت اجباری خود در سامراء به محل دربار رفته و در سرای عام، محل حکومت، حضور پیدا کند. نقشه ی قتل امام عسکری علیه السلام را نیز با کمک وزیران ترک و طبیبان

یهودی دربـار، آنچنان با دقت طراحی کرده بود که امر شـهادت آن بزرگوار بر همه ی مردم و حتی بسـیاری از تاریـخ نگاران مشـتبه شـده و با عقیـده ی شـیعه در عدم وفات طبیعی او، با تردید برخورد کنند. عجیب تر آنکه گفته اند پس از شـهادت امام علیه السـلام او همه ی ثروت خـود را در بین مردم تقسـیم می کنـد و به اقـامه ی عزا می پردازد. قابـل ذکر است که در اثر این همه تغییرات و تحولاتی که در طی حیات و امامت امام حسن عسـکری علیه السـلام در دسـتگاه حکومت عباسـیان پیش آمـده بود، بطور طبیعی ضـعف فراوانی در اداره ی امور کشور پهنـاور اسـلامی، به آنـان روآورده و شورش هـای زیادی در گوشه و کنار مملکت ایجاد شده بود. خلفای جور عباسـی که اکثرا سرگرم عیش و نوش خود بوده و از امور کشورداری اطلاع چندانی نداشـتند، بـا غافـل مانـدن از سـرزمین هـای مختلف تحت نفوذ خود، میـدان را برای طغیـان هـای امیران و گماشـتگان خود باز گذاشـته و چه بسـا از اغتشاشـاتی که در پـاره ای نقـاط اتفـاق می افتاد بی خبر می ماندنـد. در چنین اوضاع و احوالی است که «احمد بن طولون» در مصر تشکیل دولت می دهد و «حسن بن زید علوی» در ناحیه ی «طبرستان» در برابر کارگزاران حکومت عباسـی قیام می کنـد و پس از جنگهای طولانی، آن دیار را تحت تصـرف خود در می آورد. «صاحب الزنج» نیز یکی دیگر از کسـانی اسـت کـه در همین سالهـا دست به قیـام علیه حکـومت عباسـیان می زنـد و بصـره را به تصـرف در می آورد. چنـانکه «یعقوب لیث صفاری» در ناحیه ی سیستان بر می آشوبد.

ص:۶۲

تـأسف بـارترین مصـیبت توده های مسـلمان تحت سـتم آن دوران، همین است که امامان بزرگوار شـیعه در چنان شـرایطی در زندان و تحت سـخت ترین محاصره ها قرار می گیرند، به شکلی که از سازماندهی نیروهای معتقد و تابع ولایت، که در گوشه و کنار همه ی بلاد اسـلامی پراکنده بودند، باز می مانند. و تاریخ اسلام از تحقق حکومتی الهی بدست توانای فرزندان معصوم پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه، محروم می مانـد. اگرچـه ارتباطـات شـیعیان بـا آنـان در بسـیاری از حرکـت هـای ضـد سـتم و آزادیخواهانه، نقش مؤثری ایفا می کرد. با توجه به آنچه گـذشت، اهمیت و حساسـیت مقام و موقعیت والای امام هادی و امام عسـکری علیهماالسـلام در بین قـاطبه ی مسـلمانان نیز پدیـدار می شود. چرا که حتی خلفـای نالاـیق عباسـی هم بخوبی دریافته بودنـد کـه در میـان ایـن همـه تحرکـات علیـه حکـومت و سازمانـدهی هـای نظـامی و مردمی علیه دربـار عباسـی، تنهـا پایگـاه خطرآفرین که در صورت آزادی و فرصت عمل یافتن، بنیانهای خلافت جور آنان را زیر و رو می کنـد ولایت و امامت اهلبیت پیامبر علیهم السـلام است. تاریخ نیز بر همین عقیده گواهی می دهد. زیرا با همه ی بی لیاقتی ها و ناتوانی های خلفا، و علیرغم همه ی قیامهـایی که از ایران گرفته تا مصـر بـدست مردم و سـرداران مختلف در مقابل عباسـیان صورت گرفت، باز هم با کنار گذاشـته شـدن و شـهادت ائمـه ی معصـوم و مظلـوم شـیعه که به غیبت امـام دوازدهم انجامیـد و برای قرون متمـادی جـامعه ی اسلامی و انسانی را از رهبری مستقیم آن رهبران الهی محروم کرد، حکومت

ص:۶۳

جائرانه ی عباسیان تا سال ۶۵۶ هجری قمری استمرار یافت. (۱) .

در آرزوی وصال

مسلمانان به تازگی از جنگی دیگر با رومیان بازگشته بودند. و اینک در بازار برده فروشان بغداد همهمه ای تازه بود. کنیزانی را که به اسارت درآمده و به عنوان غنیمت نصیب جنگاوران شده بودند؛ برای فروش عرضه می کردند. «و بشر بن سلیمان» طبق فرموده ی امام علی النقی علیه السلام از سامراء حرکت کرده بود و اینک که به بغداد رسیده بود، شتابان در پی برده فروشی به نام «عمرو بن یزید» بود؛ تا مأموریتی را که از جانب امام خود بر عهده داشت. به انجام رساند. او که از فرزندان ابوایوب انصاری و از شیعیان خاص امام هادی علیه السلام بود، از دیرباز با برده فروشان آشنایی داشت و خود نیز گاهی در این تجارت با آنان سهیم می شد. از اینرو «عمرو بن یزید» را به سادگی پیدا کرد و در گوشه ای چشم انتظار ایستاد. زنان و دخترکانی چند عرضه شدند و به سادگی به فروش رسیدند و اینک کنیزی با چهره و لباس و حرکاتی آشنا، از خیمه بیرون آورده شده بود، بشر به یاد می آورد که تمام خصوصیات این کنیز باصلابت و باوقار، توسط مولایش امام هادی علیه السلام، برایش شرح داده شده بود. حتی جامه ی حریر سراپا پوشیده ی او و امتناع او از نزدیک شدن مشتریان

---

۱ – ۵۳. در این بخش از نوشتار، از کتابهای مختلف تاریخی و روایی استفاده شده است و پاره ای از مطالب، بویژه برخی تاریخهای ذکر شده محل اختلاف است.

و جمله ای که به زبان رومی تکرار می کرد. خریدارانش فراوان شده بودند و قیمتی استثنایی را برای خرید او پیشنهاد می کردند. اما او که نگرانی در نگاهش موج می زد و انتظاری کشنده بر جانش چنگ انداخته بود، هربار به «عمرو بن یزید» التماس می کرد که منتظر بماند تا خریدار مورد نظر او پیدا شود. بشر بن سلیمان نزدیک شد و نامه ای را که توسط امام علیه السلام برای کنیزک نوشته شده بود به او تسلیم کرد. ناگهان دخترک از شادی فریاد کشید و بی اختیار نامه را بر چشمان زیبایش نهاد و به شدت گریست. قلبش به شدت می طپید و هیجانی عجیب سراپایش را احاطه کرده بود. برده فروش که همچون دیگران از این واقعه شگفت زده بود، رو به «بشر بن سلیمان» کرد و گفت: هان! در این نامه چه نوشته شده بود که کنیزک را اینگونه بیتاب کرد؟! بشر گفت: نامه به زبان رومی نوشته شده است و من از مضمون آن بی اطلاعم. من این نامه را از طرف یکی از اشراف و بزرگزادگان عرب برای او آورده ام و بنگر که اگر کنیز به صاحب این نامه راضی است، آن را برایش خریداری کنم. کنیز پیش آمد و به عمرو گفت: «سوگند به خدا که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک خواهم کرد.» برده فروش راضی شد و کیسه ای زر گرفت و کنیز را به «بشر بن سلیمان» سپرد. در کیسه ی زر، دویست و بیست اشرفی بود که امام

هادی علیه السلام خود آن را شمارش کرده و به بشر سپرده بود. در راه وقتی بشر از اسم و رسم آن بانوی بزرگوار پرسید فرمود: «من ملیکه دختر «شیوعا» فرزند قیصر روم هستم و مادر من از فرزندان «شمعون» وصی حضرت عیسی علیه السلام است. زمانی که جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد، ناگهان معجزه ای رخ داد و دوبار مجلس عقدی که ترتیب داده بودند درهم ریخت و فرزند برادر قیصر از تخت بر زمین افتاده و بیهوش شد. من همان شب حضرت عیسی علیه السلام و جدم «شمعون» را به همراه پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب دیدم که در قصر جدم بر منبری از نور بالا رفته بودند. آن شب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رو به حضرت عیسی علیه السلام کرده و فرمودند: یا روح الله! آمده ایم که ملیکه فرزند وصی تو «شمعون» را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نماییم و اشاره به جوانی که در کنارشان ایستاده بود نموده و نامش را حسن بن علی عسکری فرمودند.» بشر پرسید: آیا تو حسن بن علی علیه السلام را می شناسی؟ ملیکه در حالی که رنگی از حیا در چشمانش موج می زد فرمود: «از آن شب که در خواب او را در کنار جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم، قلبم کانون محبت او شده، چهره اش را همواره در نظر دارم و لحظه ای او را از یاد نمی برم...». راه بین بغداد تا سامراء برای ملیکه ی جوان مثل یک پرواز خیال انگیز طی شد و زمانی که به دنبال بشر در کوچه پس کوچه های شهر محبوبش قدم نهاد، احساس کرد به دنیایی دیگر وارد شده و بوی

بهشت را با تمام وجودش استشمام می کند. لحظاتی بعد وقتی کنار در منزل امام هادی علیه السلام ایستادند، «کافور» خادم را در انتظار خود یافتند. «کافور» به دستور امام علیه السلام ملیکه را به اتاقی خاص هدایت کرد. لحظات تنهایی و چشم انتظاری، فرصتی به او می داد تا همه ی خاطرات شیرینی که او را به این خانه پیوند داده بود، در نظرش مجسم شود. یادش می آمد شبی که حضرت زهرا علیهاالسلام را در خواب دیده و به دامنش درآویخته و با چشمانی اشکبار از هجران فرزندش امام حسن عسکری به او شکایت کرده بود. زهرای اطهر علیهاالسلام به او فرموده بودند: «اگر میل داری خداوند از تو راضی باشد و فرزندم حسن به دیدار تو بیاید شهادت بده که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و پیامبر برگزیده ی اوست.» راستی چقدر شیرین بود لحظاتی که حضرت زهرا علیهاالسلام او را در آغوش گرفته و به سینه ی خود فشرده و زمزمه فرموده بودند: «دخترم اکنون که اسلام را پذیرفتی، منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم.» چند لحظه در تنهایی گذشته بود که صدای در برخاست. ملیکه سر برداشت و التهاب آلوده، به در چشم دوخت. در باز شد و اندام رسای امام حسن علیه السلام، در قاب در، چشمان پرفروغ او را نوری تازه بخشید؛ لبخندی مهرآمیز چهره ی زیبای امام علیه السلام را زیباتر ساخته بود. ملیکه بی اختیار زمزمه کرد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.»

آن شب وقتی که امام علی النقی علیه السلام عقد و پیمان همسری بین امام حسن عسکری علیه السلام و کنیز آزاد شده ی خویش برقرار می کرد؛ رو به او کرده فرمود: «نرجس! تو را بشارت باد به فرزندی که بر شرق و غرب گیتی سیطره یابد و زمین را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از جور و ستم آکنده شده باشد.» گل شادی، در دل «ملیکه» که از این پس «نرجس» نامیده می شد روییده بود و عطر شکوفه های ایمان فضا را پر کرده بود.

ص:۶۸

امام عسکری و غیبت حضرت مهدی

بی تردید یکی از عواملی که باعث کنار گذاشته شدن نسبی امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام، و عدم حضور ظاهر و چشمگیر آن دو بزرگوار در صحنه ی اجتماع شده بود، بی لیاقتی مردم و بی توجهی آنان به ساحت مقدس امامان معصوم علیهم السلام بود که طی سالهای متمادی به تدریج رشد کرده و در آن دوران به اوج خود نزدیک شده بود. دو عامل دیگر نیز در این میان دارای تأثیری غیر قابل انکار بودند، یکی ترس خلفای جور و درباریان آنان از قیام مردم به رهبری امام علیه السلام که سخت گیری های فراوان را بر ایشان تحمیل می کرد، و دیگری اراده ی حتمی خداوند بر نهان زیستی و غیبت طولانی دوازدهمین امام شیعیان، حضرت مهدی علیه السلام که اقتضا می کرد، نوعی مقدمه چینی و آماده سازی مردمی، برای آن پیشاپیش صورت گیرد. با توجه به این عوامل است که می بینیم دوران زندگی و امامت دهمین و یازدهمین امام علیهماالسلام به عنوان حلقه وصلی بین دو دوران ظهور و غیبت، در هاله ای از پوشیدگی فرو رفته؛ بویژه در زمان امام یازدهم بسیاری از ارتباطات بین امام و شیعیان، به وسیله ی نامه نگاری های متقابل برقرار می شده، دیدارهای زیادی در گذرگاه ها و در

حین عبور امام علیه السلام صورت می گرفته، پیام ها و رهنمودهای حضرت بیشتر توسط وکیلان مخصوص و نائبان معین، به مردم انتقال می یافته و در برخی مراجعات مردم، بنا به مصالحی خواسته ی آنان به امر حضرت، به دست یکی از خادمان یا ملازمان آن بزرگوار به انجام می رسیده است. این جلوه ها، کیفیت برخورد با غیبت حضرت مهدی علیه السلام را روشن ساخته، قضاوت درباره ی چگونگی بهره بردن از امام غائب علیه السلام را آسان می کند. به عبارت دیگر وقتی امام حاضر مسلمین که باید پیشوا و حاکم بر تمام امت اسلامی باشد در اثر جهالت و غفلت و شقاوت و ذلت پذیری مردم و ستمگری و بی پروایی حاکمان، به چنان شرایط دشواری در نحوه ی زندگی و ارتباط با جامعه گرفتار می شود، ابتلای به غیبت دوازدهمین امام و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله امری دور از انتظار نیست. و از طرف دیگر وقتی دهمین و یازدهمین امام علیهماالسلام که بی هیچ تردیدی دوران حضور را سپری می کرده اند، در اثر شرایط تحمیلی به چنان عملکرد و ارتباطی رو فرموده اند حضرت مهدی علیه السلام نیز برای اجرای مسئولیت های خویش در ارتباط با شیعیان و جامعه ی اسلامی و عموم مردم، ناگزیر از چنین عملکردی می باشد. در همین راستا فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام درباره ی حضرت مهدی علیه السلام و غیبت طولانی او را، می توان هشداری برای مسلمانان بشمار آورد. الف) آن حضرت در نامه ای که به «علی بن حسین بن بابویه قمی» نگاشته است می فرماید:

ص:۷۰

«بر تو بـاد که شـکیبا باشـی و چشم انتظـار فرج بمانی، که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «برترین اعمال امت من انتظار فرج است.» شـیعیان ما همواره در انـدوه بسـر می برنـد تا زمانی که فرزندم ظهور نماید؛ آنکه پیامبر صـلی الله علیه و آله بشارت داد که: «زمین را از عـدل و داد پر کنـد همچنانکه از ظلم و جور پر شـده باشد.» پس ای شـیخ، ای ابوالحسن علی بن حسـین! تمام شیعیان مرا به صبر فرمان ده که همانا خداونـد زمین را به هر که از بنـدگانش که بخواهـد به ارث می رسانـد و سـرانجام از آن تقواپیشگان است، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر همه ی شیعیان ما باد.» (۱) . ب) «شیخ صدوق» از «احمد بن اسحق» روایت کرده است که گفت: به حضور حضـرت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و می خواستم درباره ی امام پس از او سؤال کنم. حضرت پیش از آنکه سخنی بگویم فرمود: «ای احمد! خدای عزوجل از روزی که آدم را آفریده تا کنون، زمین را از حجت خالی نگذاشـته و تا روز قیامت نیز خالی نخواهد گذاشت. بلکه همواره حجت خدا بر خلق او موجود است و خداوند به برکت او بلاها را از اهل زمین دور گردانـد و به خاطر او باران را از آسـمان فرو فرسـتد و برکت های زمین را برویاند.» پس داخل خانه شـد و با کودکی همچون ماه شب چهارده خارج شـد و پس از معرفی او فرمود: «به خـدا سوگنـد که غائب خواهد شد، غیبتی که در آن هیچکس

۱- ۵۴. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۶.

از هلاکت و گمراهی نجات نیابد؛ مگر کسی که بر اعتقاد به امامت او ثابت قدم بماند و خداوند او را بر دعای برای تعجیل فرج توفیق عنایت کند.» (۱) . ج) «احمد بن اسحق» گوید: روزی دیگر به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و گفتم: شنیدم که فرمودی در حضرت مهدی علیه السلام سنتی از خضر و ذوالقرنین هست. آن سنت چیست؟ فرمود: «طولانی شدن غیبت. به حقیقت پروردگار سوگند، غیبت او آنقدر طول خواهد کشید که اکثر معتقدین به امامت او از دین برگردند. و بر آیین حق کسی باقی نماند، جز آنکه خداوند در روز میثاق بر ولایت ما، از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او جای داده و او را به روح ایمان تأیید کرده باشد.» (۲) . د) «شیخ صدوق» در روایتی دیگر به نقل از «محمد بن معاویه» و «محمد بن ایوب» و «محمد بن عثمان عمروی» آورده است که: «ما چهل نفر بودیم که در خانه ی امام حسن عسکری علیه السلام گرد آمده بودیم. آن حضرت فرزند خویش صاحب الأمر علیه السلام را به ما نشان داد و فرمود: «این است امام شما بعد از من و او خلیفه ی من بر شماست. پس از او اطاعت کنید و بعد از من پراکنده نشوید که در دین خود هلاک خواهید شد. او غیبتی خواهد داشت و شما از این پس او را نخواهید دید.» ما از منزل آن حضرت خارج شدیم و پس از چند روز خبر

۱- ۵۵. حق الیقین، علامه مجلسی، صفحه ی ۳۱۶.

۲- ۵۶. مدرک پیشین صفحه ی ۳۱۷.

شهادت آن بزرگوار را شـنیدیم.» (۱) . از این چنـد روایت و نمونه هـای دیگری از این قبیـل، بخوبی می توان دریافت که امام حسن عسـکری علیه السـلام با تأکید هر چه بیشتر، در پی آماده سازی شـرایط لازم برای نهانزیستی طولانی فرزند خویش، قائم آل محمد علیه السـلام بوده و نه تنها در روش خاص زندگی نیمه نهانی خود و کیفیت برقراری ارتباط با شیعیان - که به نوعی بر حضـرت تحمیل شده بود - بلکه در فرمایشات و نصایح و نامه های خویش نیز بر آن اصـرار می ورزید. و همه ی اینها نشان دهنده ی سنگینی بار مسؤلیتی بود که در انتقال سیر تاریخ شیعی از مرحله ی ظهور به مرحله ی غیبت بر دوش آنحضرت نهاده شده بود. به عبارت دیگر می توان گفت: آگاهی بخشی به مردم، برای نجات از گمراهی ها و تفرقه ها و سوءباورها و ناامیدی های حاصـله از غیبت حضـرت مهدی علیه السلام، مسئولیتی بزرگ بود که بر دوش همه ی امامان معصوم علیهم السلام، بویژه حضـرت امـام حسن عسـکری علیه السـلام قرار داده شـده بود و بـا قلم و بیان و سـلوک ویژه ی آن بزرگواران به انجام رسـید. آنک شیعه ی آن دوران بود و امتحان بزرگ نهانی امام دوازدهم علیه السلام، همراه با ستم روزافزون عباسیان و فتنه های دین سوز و خانمان برانداز مخالفین ولایت. چنانکه اینک ما شیعه ی این دوران هستیم و امتحانی بزرگتر، امتحان

۱- ۵۷. مدرک پیشین.

نهانی مولا و امام معصوم علیه السلام، همراه با ستم همه جانبه ی همه ی مستکبران، و فتنه های عالمگیر همه ی مخالفان ولایت و اسلام و انسانیت. در کنار امتحانی دیگر، امتحان مقاومت و انتظار و آماده کردن خود و جامعه برای حکومت جهانی امام زمان علیه السلام.

در انتظار شهادت

سرانجام وعده ی دیدار نزدیک شد. سالهای درد و رنج به پایان آمد، محاصره ها مراقبت ها، زندانها خاتمه یافتند. قدرنشناسی ها، بی حرمتی ها، شکنجه ها تمام شدند. امام حسن عسکری علیه السلام از سویی شادمان از قرب وصال معبود و از سویی نگران نسبت به سرنوشت امت پیامبر صلی الله علیه و آله و دو امانت او قرآن و حضرت مهدی علیه السلام، اینک غریبانه در بستر به خویش می پیچید. سحرگاهان روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری بود. (۱) از سر شب تا کنون بیدار مانده و نامه های بسیاری برای وکیلان و نائبان خویش که در شهرهایی مختلف سکونت داشتند نگاشته بود. (۲) نامه ای هم برای مادرش نوشته بود که هم اکنون در مدینه بسر می برد. در این نامه برای او سفارشات بسیاری داشت. می دانست که

۱- ۵۸. در سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تقریبا هیچ اختلافی بین صاحبنظران نیست. سن آن حضرت در هنگام شهادت ۲۹ یا ۲۸ سال بود. مناقب آل ابیطالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۲ - کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۲۷۲.

۲- ۵۹. کمال الدین، جلد ۲، صفحه ی ۱۴۹.

پس از او بسیاری از مسئولیت ها را، همین مادر مهربان باید بر دوش بگیرد و خوب می دانست که خبر رحلت او چقدر مادرش را درهم خواهد شکست. یادش می آمد چندین ماه قبل، وقتی که مادرش را همراه کاروانی برای زیارت بیت الله الحرام می فرستاد، (۱) شب قبل از حرکت کاروان برای وداع با او به حجره اش رفت، در چشمان اشک آلودش خیره شد و از او خواست تا در کنار خانه ی خدا و در حین مناسک و در هنگام زیارت جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، او را از یاد نبرد و بعد چنانکه بخواهد عقده ی دلش را بگشاید دستهای مادرش را گرفت، روی سینه اش نهاده و آهسته فرمود: «در سال شصت واقعه ای دلگیر و حزن انگیز به من روی می آورد. بیم دارم که مصیبتی در آن سال برایم روی دهد.» (۲) . با این کلام شاید می خواست پیشاپیش مادرش را برای تحمل فاجعه ی شهادت خویش آماده سازد، شاید می خواست میزان صبر او در برابر اراده ی خدا را بسنجد، زیرا وقتی مشاهده کرد که مادرش از شنیدن این سخن بی تاب گشت و ضجه زد و دردمندانه شروع به گریه کرد، به او فرمود: «از انجام امر الهی گریزی نیست. پس بی تابی مکن.» (۳) . امشب دلش در مدینه بود، در کنار حرم رسول الله صلی الله علیه و آله، کنار قبر

ص:۷۵

۱- ۶۰. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۳۶، به نقل از عیون المعجزات، روایت ۱۳.

۲- ۶۱. مهج الدعوات، صفحه ی ۳۴۳ - بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۱۳.

۳- ۶۲. مدرک پیشین.

مادر مظلومه اش زهراء سلام الله علیها، کنار بقیع، کنار مادرش حدیث. و می دانست که مادرش نیز به یاد اوست. انگار نگرانی و اضطراب و نشست و برخاستهای مادر را، به چشم دل می دید. نماز شبش را خوابیده خوانده بود. آخرین نماز شب، آنهم در شب جمعه، شب رحمت خدا، شب پرواز او. در نمازش بسیار گریسته بود، و حالا پرده ای از اشک چشمانش را پوشانده بود، پلکهایش را به هم فشرد و قطرات اشک از روی صورت گندمگون و زیبایش که به زردی گراییده بود لغزیدند و در لابلای محاسن سیاهش گم شدند. سرش را قدری بالا آورد و به اطراف نگریست. «عقید خادم» در گوشه ای ایستاده و اندوهگین و حیرت زده نگاهش می کرد. امام علیه السلام پرسید: «پس دیگران کجا رفتند»؟ «عقید» جلو آمد و عرض کرد: فدایت شوم، زمانی که نامه های شما را به اشخاصی که فرمودید تحویل دادم و برگشتم، آنان را در حجره ی نزدیک در، خفته یافتم. منظور حضرت از دیگران، همان گماشتگان قاضی القضاه بود. (۱) چرا که از روزهای آغازین مریضی حضرت، ده نفر از نزدیکان و افراد محل اعتماد قاضی دربار، به دستور معتمد خلیفه، شبانه روز در منزل امام علیه السلام بسر می بردند و هر تغییری در حال او و هر واقعه ی جدیدی را

ص:۷۶

۱- ۶۳. با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱، صفحه ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

به قاضـی گزارش می کردنـد و اینـان تازه غیر از به اصـطلاح طبیبانی بودنـد که به بهانه ی معالجه و پیگیری سـیر بهبود او، هر صبـح و شام یکبار به دسـتور خود معتمد به او سـر می زدند. (۱) . دل امـام علیه السـلام از این همه نیرنـگ و نفاق می گرفت. خـود آنـان بودنـد که زهر در غـذایش وارد کردنـد. خـود آنـان بودنـد که غـذای آلـوده را به خوردش دادنـد و چون به تـأثیر تـدریجی زهر یقین داشـتند، همه ی آثار مریضـی و سـیر پیشـرفت آنرا از قبل بخوبی می دانسـتند، با این همه اظهار تأسف می کردنـد و بـا داروهـایی بی خاصـیت و با رفت و آمـدهایی ظاهرسازانه، سـعی در فریب افکار عمومی داشـتند. امام علیه السـلام بخـوبی می دانست که خلفـای جور عباسـی و ترکـان تحت فرمـان آنـان و ناصبیـان معانـدی که در دربـار موقعیت هـای عـالی داشـتند، وجود او و فرزنـدش را هرگز نمی تواننـد تحمـل کننـد. این چنـدمین بار بود که طی این چنـد سال کمر به قتل او می بسـتند. امـا هر بار به علتی ناکام مانـده بودنـد. اما این بار...! او بخوبی می دانست که اقـدامات پیاپی هر یک از خلفای معاصـر برای نابودی او، در اثر هراس از پیـدایش فرزندش مهدی علیه السـلام بوده که در احادیث پیامبر صـلی الله علیه و آله و همه ی پیشوایان پیشـین علیهم السـلام، به عنوان براندازنده ی همه ی کاخهای ستم و برقرار کننده ی عدل و داد جهان، شناسانده شده بود.

۱- ۶۴. با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱، صفحه ی ۱۲۰ – ۱۲۵.

و از همین رو بود که خود در هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام فرموده بود: «ستم پیشگان گمان کرده بودند که می تواننـد مرا به قتل برساننـد تا این نسل را منقطع نماینـد! آنان قدرت خداوند قادر را چگونه ارزیابی می کردند، در حالیکه خود خدا او را مایه ی امید بشر نامید؟» (۱) . راستی مگر می شود خدا وجود آخرین حجت خویش حضرت مهدی علیه السلام را، سبب امید و پشتوانه ی آرمانهای الهی قرار دهد و بعد در مقابل توطئه های دشمن، از حفظ و حراست او ناتوان بماند؟! داشت به فرزندش مهدی علیه السلام می اندیشید که صدای اذان صبح را شنید. بانگ «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در فضای شهر سامراء می پیچیـد و او را به انـدیشه ی دیگری فرو می برد. به یاد سفارشـهای پیامبر صـلی الله علیه و آله می افتاد که ولایت را شرط قبولی نمـاز و هر عبادت دیگری قرار داده و محبت و مودت اهلبیت خود را مزد رسالت و راه سـلوك الی الله نامیـده بود. (۲) . راستی مردم، بـدون معرفت او، چگونه به «لاـ اله الاـ الله» قائـل می شدنـد؟ بـدون محبت و اطاعت او، چگونه خود را پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- ۶۵. مهج الدعوات، صفحه ی ۳۴۵ - غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۴۴.

۲- ۶۶. اشاره به آیه ی ۲۳ سوره ی شوری، «قل لا أسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی». بگو از شـما بر رسالت خویش هیچ مزدی جز دوسـتی اهلبیت خویش نمی طلبم. و آیه ۵۷ سوره ی فرقان: «قل ما اسألکم علیه من أجر الا من شاء أن یتخـذ الی ربه سبیلا.» بگو من از شما بر رسالت خود مزدی نمی طلبم مگر از آنکس که بخواهد بسوی پروردگارش راهی بیابد.

می دانستند؟ با پذیرش حکم طاغوت و حکام هواپرست و رد ولایت امامان معصوم علیهم السلام، چگونه خود را موحد و مسلمان فرض می کردند؟ صدای فرزندش که در اتاق مجاور، به اذان بلند شده بود رشته ی افکارش را گسیخت. بر بالینش، جاریه اش «صقیل»، ایستاده بود و کاسه ای شربت که با «مصطکی» جوشانده شده بود در دست داشت. حضرت اشاره کرد که ابتدا نمازم را می خوانم. نماز صبح را بر روی بستر خویش اقامه فرمود. و پس از نماز کاسه را طلبید. اما هنگامی که آن را بدست گرفت، دستانش لرزید و لب کاسه چند بار به دندانهایش خورد و از آشامیدن بازماند. (۱) . صقیل با نگرانی کاسه را گرفت و گامی عقب نهاد. چشمهای حضرت به سمت قبله دوخته شده بود و رعشه ای همه ی اندام مبارکش را بر بستر می لرزاند. لبهایش به سختی نام مهدی علیه السلام را تکرار می کرد. لحظه ای بعد جز او و حضرت مهدی علیه السلام کسی در حجره نبود. از آنچه بین او و فرزندش در آن اولین لحظات پگاه، اولین جمعه ی ماه ربیع الاول سال دویست و شصت گذشت، کسی جز خدا خبر ندارد. هنوز آفتاب ندمیده بود که آفتاب عمر یازدهمین امام معصوم و آخرین خورشید پیدا، غروب کرد و نه تنها سامراء که همه ی بلاد اسلامی، و نه تنها بلاد زمین بلکه آسمانها را در ماتم فرو برد.

۱- ۶۷. کمال الدین، جلد ۲، صفحه ی ۱۴۹ و ۱۵۰.

توطئه و فریب

حرکات مرموزانه و تحرکات غیرعادی خلیفه ی جبار و فریبکار عباسی، معتمد و وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان، پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و پس از آن، بخوبی نشان دهنده ی توطئه ی حساب شده ی دربار، در جهت قتل آن امام بزرگوار است. این جریان به تفصیل از زبان وزیرزاده ی متعصب و دشمن اهلبیت، یعنی احمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان که بخوبی از اقدامات پشت پرده ی آنان خبر داشته، در کتاب شریف کمال الدین نقل شده است. او می گوید: زمانی که آثار مریضی بر ابومحمد عسکری علیه السلام ظاهر گشت، معتمد در پی پدرم فرستاد که «ابن الرضا» مریض شد. پدرم بدون درنگ به دارالخلافه رفت، سپس با عجله برگشت در حالیکه پنج نفر از خدمتگزاران مخصوص و مورد اعتماد خلیفه همراه او بودند. او به آنان امر کرد که خانه ی حسن بن علی علیهماالسلام را ترک نکنند و همواره از اخبار و احوال او آگاه باشند. بعد از آن به دنبال چند تن از طبیبان دربار فرستاد و به آنان فرمان داد که هر صبح و شام به نزد او روند و ملاحظه ی حال او نموده گزارش دهند. دو روز از این واقعه گذشته بود که کسی به پدرم خبر داد که ضعف بر ابومحمد غلبه کرده است. او صبح زود به دیدارش شتافت و بر ملازمت طبیبان تأکید کرد. و دنبال قاضی القضاه فرستاد و او را در مجلس حاضر کرد و دستور داد که ده تن از خواص اصحاب خود را

که محل اعتماد او باشند برگزینند. قاضی چنین کرد و پدرم آن ده نفر را هم به منزل حسن عسکری علیه السلام فرستاد و فرمان داد که شبانه روز در ملازمت او باشند. آنان همیشه در آنجا بودند تا اینکه در یکی از روزهای ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ (ه- ق) ابومحمد رحلت کرد و سامراء یکپارچه فریاد شد (مات ابن الرضا). سلطان معتمد کسانی را به منزل او فرستاد تا همه ی منزل و حجره های آن را تفتیش نمایند و بر تمام وسایلی که در آن می یابند مهر و موم نهند. و به جستجوی فرزندش درآیند. و زنانی که حاملگی را تشخیص می دهند آوردند تا در بین حرم امام علیه السلام نظر کنند. یکی از آنان جاریه ای را نشان داد. دستور داد او را در حجره ای محبوس کنند و خادمی را بر او گماشت و زنانی را هم موکل بر او کرد. (۱) . سپس شروع به تجهیز ابومحمد کردند و بازارها تعطیل شد و پدر من و بنی هاشم و فرماندهان و کاتبان و بقیه ی مردم، در تشییع جنازه ی او شرکت کردند و آنروز سامراء شبیه قیامت بود. پس از فراغ از تجهیز، سلطان، روحانی دربار، «ابو عیسی بن متوکل» را فراخواند و او را برای نماز بر جنازه ی او فرمان داد. جنازه را

۱- ۶۸. این جاریه که «صیقل» نام داشت بعنوان اینکه دارای فرزندی در رحم خویش است خواست تا نظر مأموران خلیفه را از پیگیری امر حضرت مهدی علیه السلام که در آن زمان بیش از پنج سال نداشت منصرف گرداند. این زن تا مدتها تحت نظر قاضی ابن ابی شوارب قرار داشت، تا عاقبت چندین حادثه ی غیر مترقبه همچون مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحت الزنج و یعقوب صفاری باعث اغتشاش اوضاع دربار و بیت قاضی شد و مقدمات رهایی او فراهم گشت.

که برای نماز بر زمین نهادنـد، ابوعیسـی نزدیک شـد و کفن را از صورت او کنار زد و چهره ی او را به بنی هاشم از علویان و عباسـیان و فرماندهان و کاتبان و قاضـیان و فقیهان و مأموران محکمه نشان داد و گفت، این حسن بن علی بن محمد ابن الرضا است که به مرگ طبیعی و بر بستر خویش فوت کرده و از خادمـان امیرالمؤمنین خلیفه و افراد مورد اعتماد او فلانی و فلانی، و از پزشـکان دربـار فلانی و فلانی، و از قاضـیان فلانی و فلانی، تا آخرین لحظه با او بوده و فوت او را شاهـد بوده انـد... پس از دفن او و متفرق شـدن مردم، اضـطراب سـلطان و اصـحابش برای جسـتجوی فرزنـد او فزونی گرفت. و تفتیش منـازل و خانه ها زیادتر شد... (۱) . کیست که حاکمـان دنیاپرست و قدرتمـدار عباسـی را بشـناسد و بر فساد عقیـده و شـناعت رفتارشان واقف باشـد و بـا این همه احتمـال بدهـد که این رفت و آمـدها و مـأمور گذاشـتن هـا و مراقبت کردن هـا، نه از سـر سـیاست بازی و اسـتحمار مردم و یقین به اجرای دقیـق نقشه هـای از پیش طراحی شـده، بلکه از روی همسـویی بـا خـط ولا‌یت و همـدردی با خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله و احترام به فرزنـد ستم کشـیده و زجر دیده ی او بوده است؟! براستی نفاق درباریان چقدر زیاد، و تبلیغات فریبنده ی آنان چقدر پیچیده، و خیانت و حق کشی تاریخ نگاران آن دوران چقدر آشکار

۱- ۶۹. کمال الدین، جلد ۱، صفحه ی ۱۲۰ – ۱۲۵.

و وقیحانه باید می بود تا کسی مثل ابن شهرآشوب در کتاب مناقب بنویسد: قبض علیه السلام و یقال استشهد. (۱) . یعنی از فوت امام عسکری علیه السلام سخن گوید و شهادت او را بعنوان قولی که احتمالا خیلی هم قابل اعتماد نیست ذکر نماید. و یا صاحب کتاب «اعلام الوری» مرحوم طبرسی اعلام کند که: قبض الله ولیه ابا محمد... و ذهب کثیر من اصحابنا الی أنه قبض مسموما... والله أعلم بحقیقه ذلک. خدا جان ولیش ابومحمد علیه السلام را در سال پنجم حکومت معتمد گرفت و او در منزل خود در سامراء، در همان خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، مدفون گشت. بسیاری از اصحاب ما عقیده دارند که آن حضرت مسموم گشت و نیز پدر و جد او و تمام امامان با شهادت از دنیا خارج شدند و در این عقیده به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می کنند که فرمود: «والله ما منا الا مقتول شهید» - به خدا سوگند هیچ یک از ما نیست مگر اینکه کشته و شهید شده باشد - و خداوند به حقیقت این امر داناتر است. (۲) .

پس از امام

حضرت مهدی علیه السلام نه تنها بعنوان یگانه میراثدار و ادامه دهنده ی راه پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام، بلکه به عنوان آخرین امام

۱- ۷۰. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۲.

۲- ۷۱. اعلام الوری، صفحه ی ۳۴۹ - بحار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۳۸.

و حجت الهی و وارث تمام انبیاء و اولیاء و باقیمانده ی خدا در زمین، از چنان مقام و موقعیتی برخوردار است که در اثبات امامت و ولایتش، به ذکر معجزه و کرامتی نیاز نیست. جان همه ی خلایق با او آشناست و کتابهای همه ی پیامبران با یاد او زینت یافته است. هیچ امامی رخت از دنیا نکشید، مگر آنکه از او سخن به میان آورد. و هیچ مصلحی پای به دنیا نگذاشت مگر آنکه انتظار او را دستمایه ی اصلاح اجتماع خویش قرار داد. خداوند چون بندگانش را آزمود و لیاقت حضور او را در آنان نیافت، به پرده ی غیبتش پوشاند و تا دیگر باره به آزمونی لیاقت خود را به اثبات نرسانند ظهورش را نصیب آنان نخواهد ساخت. اوست که اراده ی خدا را در امامت و وراثت مستضعفان زمین، جامه ی عمل می پوشاند و وعده ی او را در غلبه یافتن اسلام بر همه ی آیین های زمان تحقق می بخشد. او کسی است که عیسای مسیح با نفس روح بخش و نگاه شفاآفرینش، امامت او را گردن می نهد و پشت سر او به عبادت پروردگار می ایستد. او معجزه ی همه ی پیامبران را با خود دارد، و در زمان ظهورش پیروان همه ی ادیان را به اطاعت خویش می خواند. بنابراین اگر سخن از کرامت او به میان می آید شرح تاریخ است، نگارش واقعه ای است که برای مردمی در آن دوران آغازین غیبت، موضوعیت داشته و برای قانع کردن ناآگاهانی که در شناخت امام خویش به کرامت و اعجاز و غیبگویی او محتاج بودند، اتفاق می افتاده است.

ص:۸۴

با این توضیح به بیان روایتی از «ابوالأدیان» می پردازیم که مدتها خدمتگزار امام حسن عسکری علیه السلام بود و نامه های محرمانه ی آن گرامی را به شهرهای مختلف می رساند. او می گوید: در ایامی که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری - که به شهادتش منجر شد - به سر می برد، بر او وارد شدم. چند نامه نوشت و فرمود: «این نامه ها را به مدائن برسان. تو پانزده روز در سفر خواهی بود و زمانی که در روز پانزدهم به سامراء باز می گردی در خانه ی من صدای گریه و عزاداری می شنوی و مرا بر تخت غسالخانه می یابی.» گفتم: مولای من خدا آن روز را نیاورد - اگر چنین شد به چه کسی باید مراجعه کنیم؟ - امام بعد از شما کیست؟ فرمود: «هر کس جواب این نامه ها را از تو درخواست کرد. اوست که جانشین و امام پس از من است.» عرض کردم: نشانه ای دیگر بفرما. فرمود: «هر کس بر جنازه ی من نماز بخواند، اوست که امام پس از من خواهد بود.» عرض کردم: نشان دیگری بیفزا. فرمود: «هر کس از آنچه در «همیان» است خبر داد، اوست که قائم و جانشین پس از من است.» ابهت و هیبت آن حضرت مرا باز داشت از اینکه بپرسم «همیان» چیست و در آن چه چیزی است؟ نامه ها را برداشته و بسوی مدائن حرکت کردم و جواب آنها را گرفته همانطور که ایشان فرموده بود پس از پانزده روز وارد سامراء شدم. ناگهان صدای شیون از منزل مولایم

شنیـدم و جعفر بن علی برادر امام حسن عسـکری علیه السـلام را بر در خانه مشاهـده کردم که شـیعیان پیرامونش بودند و به او عرض تسـلیت می کردنـد و آغاز امامت او را تبریک می گفتند. پیش خود گفتم: اگر این امام است پس باید شـرایط و احوال امامت دگرگون شده باشد؛ چون او را از قبل به شـرابخواری و قماربازی و نواختن طنبور می شـناختم. پس پیش رفتم و تسلیت و تبریک گفتم ولی او هیچ سؤالی از من نکرد. سپس «عقید» خارج شد و گفت: ای آقای من! برادرت کفن شده برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر به همراه شـیعیانی که گردش بودنـد وارد منزل شدنـد. در داخل منزل بدن کفن پوش شده ی حسن بن علی علیهماالسـلام را مشاهـده کردم. جعفر بن علی جلو رفت تا بر بـدن برادر نماز بخوانـد، اما قبل از گفتن تکبیره الاحرام کودکی گنـدمگون با موهایی مجعـد و دنـدانهایی گشاده، از حجره ای بیرون آمـد و عبای جعفر را گرفته و فرمود: «عمو! عقب برو که من برای نماز بر پـدرم سـزاوارترم.» جعفر با چهره ای در هم کشـیده عقب رفت و کودک پیش آمده بر جنازه نماز خواند و او را در کنار قبر پـدر بزرگوارش، امام هادی علیه السـلام مـدفون ساخت. سـپس رو به من کرد و فرمود: «ای بصـری! جواب نامه هایی را که به همراه داری به من بـده.» آنها را به او دادم و در دل گفتم: این دو نشانه! فقط نشانه ی آخرین یعنی «همیان» باقی مانده.

سپس بسوی جعفر برگشتم در حالیکه از ناراحتی نفس های عمیق می کشید. «حاجز وشاء» به خاطر اینکه حجت را بر جعفر تمام کند به او گفت: آقای من! این کودک که بود؟ گفت: به خدا سوگند او را هرگز ندیده و نمی شناسم. در حالیکه نشسته بودیم، گروهی از قم به مجلس وارد شدند و درباره ی حسن بن علی علیهماالسلام پرسیدند و چون خبر رحلت او را شنیدند پرسیدند: پس امام پس از او کیست؟ مردم بسوی جعفر بن علی اشاره کردند؛ آنان بر او سلام نموده و به او تسلیت و تبریک گفتند. و اظهار داشتند که تعدادی نامه و قدری پول با ما هست. باید بگویی این نامه ها از کیست و مقدار پول چقدر است؟ جعفر برخاست و در حالیکه لباسش را می تکاند گفت: اینها از ما می خواهند که علم غیب داشته باشیم!! در این هنگام خادم امام زمان علیه السلام از حجره خارج شد و گفت: نامه هایی که با شماست از فلانی و فلانی است و نام صاحبان نامه را گفت و افزود در «همیان» هزار دینار است که نقش ده دینار آن زایل شده است. قمی ها نامه ها و پولها را به او دادند و گفتند: همان کسی که تو را به این امور خبر داد و بسوی ما فرستاد، امام ماست. (۱) . قابل ذکر است که جعفر بن علی که در این جریان به عنوان مدعی

۱- ۷۲. کمال الدین، جلد ۱، صفحه ی ۱۵۰ - ۱۵۲.

دروغین امـامت مطرح است همـان جعفر کـذاب است که به خـاطر آلودگی هـای مختلفی که داشت راه انحراف پیمود و علی رغم همه ی مهربانی های امام حسن عسـکری علیه السـلام، بارها سـبب مشـکلات فراوان گشت و پس از شـهادت او نیز طریق خیانت پیمود و به دربار معتمـد رفته او را بر اسـرار خانه ی برادر و وجود فرزندی به نام «محمد بن الحسن علیهماالسـلام» آگاه ساخت و سـبب دسـتگیری جاریه ی امام حسن علیه السلام و برخی یاران او گشت. از همه شرم آورتر آنکه به نزد وزیر معتمد رفته و گفت: مقام پـدر و برادرم را برای من قرار ده و من در عوض سالیانه بیست هزار دینار به تو می پردازم وزیر او را راند و به او گفت: ای احمق! سـلطان، شمشـیر و تازیانه اش را به خدمت گرفت تا کسانی را که پدر و برادرت را امام می دانسـتند، از این عقیده بازدارد و نتوانست. و برایش میسر نشد که آنان را از این اعتقاد منصرف گرداند و نیز بسیار کوشید تا پدر و برادرت را از آن مقام امامت باز دارد و برایش میسـر نگشت. پس تو اگر پیش پیروان پـدر و برادرت امام می بودی، دیگر به سـلطان و غیر سـلطان نیاز نـداشتی تا مقام و مواجب آنان را برایت ترتیب دهـد. و اگر این منزلت را نزد آنان نداری به چنین راهی به آن نخواهی رسید. (۱) .

۱- ۷۳. مدرک پیشین – و همان مدرک، صفحه ی ۱۲۵.

آغاز فتنه ها

امام حسن عسکری علیه السلام قبل از فرا رسیدن شهادت، پیشگویی کرده بود که در سال ۲۶۰ (ه. ق) شیعیان من به تفرقه و چند دستگی دچار خواهند شد. ابوغانم که خود این روایت را نقل کرده می گوید: در همان سال که فرموده بود به شهادت رسید و شیعیان و یارانش متفرق گشتند. بعضی از آنان جعفر را امام دانستند، برخی با دیده ی شک به امامت جعفر نگریستند، برخی حیران مانده و امام اختیار نکردند و عده ای بر دین خود به توفیق الهی ثابت قدم ماندند. (۱) . در روایت دیگری آمده است که امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق می فرماید: «ای احمد! در آن زمان که همه ی مردم در شک و تردید به سر می برند، حال شما چگونه است؟» (۲) . از این گونه روایات و نظایر آن پیداست که مخفی بودن امر ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت همزمان آن حضرت با شهادت پدر بزرگوارشان، راه را بر تفرقه افکنان و شبهه پراکنان درباره ی امامت باز گزارده، و تبلیغات شیطانی حکومت ظلم، و تحرکات عنادآمیز دشمنان اهلبیت علیهم السلام، ایجاد فرقه های گوناگونی را باعث گشت.

ص:۸۹

۱- ۷۴. کفایه الأثر، صفحه ی ۳۲۶.

۲- ۷۵. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۳۵، به نقل از عیون المعجزات.

مسعودی در این باره گوید: شیعیان بعد از وفات حسن بن علی علیهماالسلام به بیست گروه تقسیم شدند. (۱) .

در سایه سار کلام امام

تحف العقول، بخش فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام. ۱- «اوصیکم بتقوی الله، والورع فی دینکم والاجتهاد لله و صدق الحدیث». شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری در دیانت و کوشش برای خدا و راستگویی سفارش می کنم. ۲- «جروا الینا کل موده». هر گونه دوستی را بسوی ما جلب کنید. ۳- «أکثروا ذکرالله و ذکرالموت و تلاوه القرآن والصلوه علی النبی صلی الله علیه و آله.» زیاد به یاد خدا باشید و مرگ را زیاد به یاد آورید و قرآن را بسیار بخوانید و بر پیامبر زیاد صلوات بفرستید. ۴- «ان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق فی حدیثه و أدی الامانه و حسن خلقه مع الناس، قیل: هذا شیعی فیسرنی ذلک». هر کس از شما چون در دینش پارسایی ورزد و در کلامش صادق باشد و امانت را به صاحب آن برساند و با مردم خوش اخلاق باشد،

۱- ۷۶. مدرک پیشین، صفحه ی ۳۳۶، به نقل از مروج الذهب. در پاورقی همین صفحه به تعداد از این فرقه ها اشاره شده است.

و گفته شود: این یک شیعه است، مرا شادمان می سازد. ۵- «بئس العبد عبد یکون ذاوجهین و ذالسانین، یطری اخاه شاهدا و یأکله غائبا، ان أعطی حسده و ان ابتلی خانه». چه بد بنده ای است آن بنده ای که دو رو و دو زبان است، در حضور برادرش او را می ستاید و در غیابش بدگوئی و غیبت او می کند. اگر نعمتی به او داده شود به او حسد می ورزد و اگر به بلایی گرفتار آید به او خیانت کند. ۶- «الغضب مفتاح کل شر». خشم کلید هر بدی است. ۷- «أقل الناس راحه الحقود». کم آسایش ترین مردم کسی است که به دیگران کینه ورزد. ۸- «أعبد الناس من أقام علی الفرائض». عابدترین مردم کسی است که واجبات را به درستی انجام دهد. ۹- «أزهد الناس من ترک الحرام». زاهدترین مردم کسی است که حرام انجام ندهد. ۱۰- «انکم فی آجال منقوصه و أیام معدوده و الموت یأتی بغته». شما در مهلت هایی به سر می برید که رو به کاهش است و در ایامی که شمارش معینی دارد و مرگ ناگهان فرا می رسد. ۱۱- «لا یدرک حریص ما لم یقدر له». هیچ انسان حریصی به حرص خود، آنچه را برایش تقدیر نشده نمی تواند بدست آورد.

۱۲- «من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه». هر کس خیری یابد خدا به او عطا فرموده و هر کس از شری بازداشته شود خدا او را بازداشته. ۱۳- «قلب الأحمق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه». دل نادان در دهان او، و دهان دانشمند در دل اوست (احمق نیندیشیده سخن می گوید و حکیم با تدبر و اندیشه). ۱۴- «لا یشغلک رزق مضمون عن عمل مفروض». - مواظب باش که - پرداختن به رزقی که برایت ضمانت شده است تو را از انجام کارهای واجب بازندارد. ۱۵- «ما ترک الحق عزیز الا ذل و لا أخذ به ذلیل الا عز». هیچ عزیزی، حق را وا نگذارد مگر آنکه به ذلت گرفتار شود و هیچ ذلیلی آن را مراعات نکند مگر آنکه عزت یابد. ۱۶- «خصلتان لیس فوقهما شیی ء: الایمان بالله و نفع الاخوان». دو خصلت است که چیزی برتر از آن نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران. ۱۷- «التواضع نعمه لا یحسد علیها». فروتنی نعمتی است که کسی به آن حسد نمی برد. ۱۸- «ما أقبح بالمؤمن أن تکون له رغبه تذله». چقدر برای مؤمن زشت است که دلبستگی و رغبتی داشته باشد که او را خوار می کند.

ص:۹۲

به عنوان حسن ختام

تعـابیر زیبـا و عناوین پرارزش و توصـیفات والایی که در زیارت مخصوصه ی امام حسن عسـکری علیه السـلام وجود دارد، هر یک به تنهایی می توانـد بابی از معرفت امام علیه السـلام را به روی ما بگشاید و درسـی حیاتبخش و سـعادت ساز برای مان به ارمغـان آورد. در پایـان این نوشـتار، جانمـان را در آرزوی زیـارت تربت پـاک امـام مـان علیه السـلام در سـامراء، بـا برخی از فرازهای زیارتنامه ی او، صفایی تازه می بخشیم. «السلام علیک یا امام الفائزین سلام بر تو ای پیشوای رستگاران السلام علیک یا رکن المؤمنین سـلام بر تو ای پشـتوانه ی خداباوران السلام علیک یا فرج الملهوفین سلام بر تو ای گشایش امر ستم دیدگان و حسـرت کشـیدگان السـلام علیک یا وارث الأنبیاء المنتجبین سـلام بر تو ای میراثدار پیامبران برگزیده السلام علیک یا خازن علم وصـی رسول الله سـلام بر تو ای خزانه دار دانش جانشـین رسول خـدا السـلام علیک ایها الداعی بحکم الله سـلام بر تو ای فراخواننده ی انسانها به حکم خدا

السـلام علیک ایها الناطق بکتاب الله سلام بر تو ای گویای به کتاب الهی السلام علیک یا حجه الحجج سلام بر تو ای حجت بر حجت های خداوند السـلام علیک یا هادی الأمم سلام بر تو ای هدایتگر امت ها السلام علیک یا ولی النعم سلام بر تو ای ولی نعمت السـلام علیک یا عیبه العلم سـلام بر تو ای گنجینه ی دانش السـلام علیک یا سـفینه الحلم سلام بر تو ای کشتی بردباری السلام علیک یا ابا الامام المنتظر الظاهره للعاقل حجته و الثابته فی الیقین معرفته المحتجب عن اعین الظالمین و المغیب عن دوله الفاسـقین و المعیـد ربنا به الاسـلام جدیـدا بعد الانطماس و القرآن غضا بعد الاندراس...» سـلام بر تو ای پدر امام مورد انتظار، آنکه برهانش بر خردمند آشـکار، و شـناختش به یقین ثابت است. از دیدگان ستمکاران پوشیده و از دولت فاسقان نهان است. خداونـد بوسـیله ی او اسـلام را پس از زوال درخشـش آن، تازه و درخشان باز می گردانـد و قرآن را پس از منـدرس شدن با طراوت و تازه می سازد.

ص:۹۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹